

شعر و شاعری در عصر صفوی

در این کتاب از اوضاع و احوال
مردم ایران و چگونگی شعر و شاعری
در عصر صفوی گفتگو مینماید

مؤلف
محمد - صدر مایثمی

چاپ دوم
آبان ماه ۱۳۲۳

پنجمین نشریه روزنامه نقش جهان

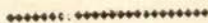
کتاب دیگر مؤلف گه بزودی چاپ
و منتشر خواهد شد



- ۱- تاریخ جراید و مجلات ایران
- ۲- تاریخ آموزش و پرورش در عصر سلجوقی (چاپ دوم)
- ۳- آثار وابسته گمنام اصفهان



قیمت ۲۰ ریال



چاپخانه روزنامه پنهان



مؤلف ككتاب

شعر و شاعری در عصر صفوی

در این کتاب از اوضاع و احوال
مردم ایران و چگونگی شعر و شاعری
در عصر صفوی گفته می‌نماید

کتابخانه محمدی
اصفهان - ایامانی

مؤلف

محمد - صدر گاشینی

لیسانسیه زبان خارجه از دانشسرای عالی
و لیسانسیه ادبیات از دانشکده معقول
و منقول دارای مدال علمی درجه اول

چاپ دوم

آبان ماه ۱۳۲۳

پنجمین نشریه روزنامه تشنه جهان

(بنام خداوند بخشنده مهربان)

هنگامیکه کتاب حاضر بتدریج در روزنامه نقش جهان چاپ می شد عده زیادی از خوانندگان روز نامه که بانگارانده لطف داشته و نوشته های اینجانب را مطالعه میفرمودند پیوسته مرا بچاپ جداگانه کتاب تشویق و ترغیب مینمودند اما گرانی کاغذ و نبودن سرمایه لازم امر چاپ کتاب را بتأخیر انداخت تا اینکه اکنون بیاری خدا وسائل این کار فراهم گردید و کتاب حاضر در دسترس خوانندگان قرار گرفت .

گرچه اسم این کتاب (شعر و شاعری در عصر صفوی) انتخاب شده اما درحقیقت بیشتر از اوضاع و احوال مردم عصر صفوی و بالاخص از اوضاع اجتماعی مردم آن عصر بحث شده است . شماره صفحات این کتاب گرچه زیاد نیست اما مطالب آن در نوع خود کم نظیر و شاید نادر باشد ، اینست که از خوانندگان خواهش می کنم با نظر دقت و انصاف در آن نگرند و اگر خطا و لغزشی در آن دیدند نگارنده را مطلع سازند .

راجع به زمان صفوی و پادشاهان این سلسله خیلی کتاب بزبان فارسی و زبانهای بیگانه نوشته شده اما در هیچیک از آنها از اوضاع اجتماعی مردم آنزمان گفتگویی نشده است ، نگارنده در این کتاب سعی خواهد کرد تا اندازه روحیات مردم عصر صفوی را بخوانندگان آشکار سازد و مطالب را قسمی تنظیم نماید که پرده از روی پاره حقایق غیرمکشوفه آن زمان برداشته شود .

شعر و ادبیات مولود محیط و بستگی کامل با اوضاع و احوال مردم هر زمان دارد چنانکه تفاوت افکار شاعر و نویسندگان انقلابی با شاعریکه در گوشه بطور امن و آسایش زندگانی کرده محسوس و هویداست .

بهترین شاهد مدعی اختلاف سبک شعر و ادبیات حکومتهاست که در قرون اخیره رژیم حکومت خود را عوض نموده و بصورت دیگری در آورده اند مقایسه اشعار و نوشته های شعرا و نویسندگان روسی قبل از انقلاب

بولشویکی و همچنین مقایسه نویسندگان فاشیست با نویسندگان قبل از
انقلاب ناسیونال سوسیالیست بخوبی این تفاوت سبک را ظاهر میسازد.
بنابراین برای اینکه باوضاع و احوال شعرای عصر صفری آشنا شویم
ناچاریم اندکی بطور مقدمه از اوضاع و احوال مردم این عصر گفتگو کنیم
و این قسمت مقدمه کتاب ما را تشکیل میدهد. اصفهان آبان ماه ۱۳۲۳



مقدمه

« اوضاع و احوال مردم ایران در عصر صفوی »
 شاه اسماعیل صفوی مؤسس سلطنت صفوی در سال ۹۰۵ هجری
 بتخت سلطنت ایران جلوس نمود و مردم ایران را که چندین قرن بود در
 زیر شکنجه عذاب مغول و تیموریان و قراقونیلو و آق قونیلو زندگی می
 کردند نجات داد و ملوک الطوائفی که در این مدت پدید آمده بود بکلی
 برانداخت و دو مرتبه حیات جدیدی بایرانیان بخشید.

پس از شاه اسماعیل جانشینش شاه طهماسب بسلطنت رسید و روی
 همرفته در عصر او هم مردم ایران در امن و آسایش بودند.
 اگر از دوره فترت بین طهماسب و شاه عباس کبیر صرف نظر
 کنیم می بینیم رویهمرفته مردم ایران در عصر صفوی در امن و راحتی می
 زیسته و مخصوصاً در عصر شاه سلیمان و شاه سلطانبخشین که کمتر جنگهای خارجی
 و داخلی رخ مینمود و بیشتر مردم ایران روزگار خود را به خوشی می
 گذرانیدند.

در کتب تواریخ و سفرنامه های سیاحان خارجی راجع به عیاشی و
 خوش گذرانی ایرانیان در عهد شاه صفی و شاه سلیمان و سلطانبخشین مطالبی
 نوشته اند که می رساند عصر صفوی برای مردم این سرزمین عصر طلایی و
 دوره رفاه و آسایش بوده و همین امر سبب شده است که عاقبت مشتی افغان
 سلطنت ۲۳۰ ساله صفویه را از بین برده و بسلطنت آنها خاتمه داده اند.
 شاردن و برادران شرلی و تاورنیه و شیخ محمدعلی حزین و دیگران

هر کدام بنوبه خود از اوضاع و احوال مردم عصر صفوی شرحی نوشته
 اند که برای اطلاع از آن باید بکتاب آنها مراجعه شود و گفتگوی
 از آن بتفصیل از موضوع گفتار ما خارج است. آنچه بیشتر در اینجا باید
 مورد توجه قرار دهیم اوضاع و احوال شعرا است که تا اندازه در باره آن

بشرح پردازیم. (۱)

در سلطنت دو قرن و نیم سلاطین صفوی ایرانیان بیشتر در امن و آسایش زندگی میکردند از اینرو قهراً بتن پروری و عیاشی که لازمه آسایش است خو و عادت نموده و اغلب مردم بمادات زشت از قبیل مسکرات و استعمال افیون و کوکنار و چرس و بنك دچار شده و فساد اخلاق و حرکات منافی عصمت پوشه و شعار عام و خواص گردیده بود.

سلاطین صفویه با اینکه خود از راه مذهب بسلطنت رسیده بودند ولی مع ذالك از اتیان بمنكرات و اعمال منافی شرع خودداری نمی نمودند رباعی زیر را بشاه طهماسب نسبت داده اند :

يك چند پی زمرد سوده شدیم (مراد بنك است)

يك چند بیاقوت تر آوده شدیم (مراد شراب)

آلودگئی بود بهر رنگ که بود

شستیم بآب توبه آسوده شدیم

خوردن شراب در عصر صفوی کار معمول برای هر کس بوده و بیشتر مردم نیز بمقتضای اناس علی دین ملوکهم بشرب مدام پیوسته مشغول بوده اند. تاورنیه بتفصیل از شرابخانه های صفوی و مجالس شرب آنها شرحی نوشته که ذکرش در اینجا خارج از موضوع است، آنچه راجع بایرانیان بطور کلی مینویسد این است که « ایرانیها در خوردن شراب هم افراط می کنند و حال آنکه در مذهب آنها حرام و ممنوع است اما میگویند برای دفع هم و غم دنیا و تحمل و تعدیل نا ملایمات زندگانی بایست مست شد» (۲)

(۱) يك جلد از سفرنامه شاردن که شرح تاج گذاری شاه سلیمان و دو سال سلطنت اوست بفارسی ترجمه شده.

و يك قسمت از جلد اول ابن سفر نامه نیز بهمت مرحوم حاجی میرزا سیدعلی جناب در باورقی کتاب الاصفهان ترجمه و طبع شده است :

سفرنامه برادران شرلی و تاورنیه بهمت سر دار اسعد بختیاری هر دو بفارسی ترجمه و طبع شده و تاریخ حزن هم در بمبئی بسال ۱۳۲۳ قمری چاپ شده است.

(۲) تاورنیه ص ۹۴۲

یکنفر سیاح اروپائی در عصر شاه سلطان حسین مدت بیست و شش سال در اصفهان میزیسته ، این سیاح راجع به حدوث فتنه افغان و علل انقراض دولت صفوی کنابی بزبان لائین نوشته و این کتاب را ابراهیم نامی بزبان ترکی ترجمه کرده و در زمان عباس میرزای ولیعهد از ترکی بفارسی نقل شده است . عین ترجمه را صاحب کتاب منتهی نام ناصری در جلد دوم تاریخ خود نقل نموده است .

سیاح مزبور یکی از علل انقراض دولت صفوی را استعمال و رواج شرب شراب میدانند بدین نحو که مینویسد :

« یکی از علل انقراض صفوی این بود که از زمان شاه عباس بزرگ شرب شراب شایع گشت و از برای عوام و خواص رخصت بود و کسی اجتناب نمینمود و ممنوع نمیشد ، صغیر و کبیر بعیش و عشرت مبتلا و باموردات خود نمیرداختند حتی شاه سلطان حسین که بزهد و تقوی میلی تمام داشت در زمان اقتدار خود قدرت بر رفع و دفع این فساد نیافت و شرب خمر را مؤکد بعقوبت عظیم غدغن کرد و در شهر اصفهان و محله جلفا شرابها بر زمین ریختند و خمها شکستند و خمخانه ها را در بستند . غدغن گردید سوای ارانیه قطره شراب بکسی نفروشدند ، تأکید اکید و تنبیه شدید باقصی الغایه رسید و در آخر کار این قضیه نتیجه داد که خلق صبر و تحمل نیاورده صغار و کبار جمع شدند و مشورت کردند که از برای شراب خوردن از شاه اذن طلبند تا غدغن شکسته شود عاقبت والده شاه را برای این کار واسطه کردند و او تمارض کرد و اطبا را چیز بسیار داده تطمیع کردند که تجویز کنند که برای این درد شرابست بالجمله شراب پیدا کرده و بیک دو قدح که نوشید مرض پادشاه بحران کرد و شاه پند مشفقانه دادند و در ضمن آن

ابرام والاحاح نمودند که بطریقه اسلاف میباید بود و می دو ساله امروز
برای رفع غم باید پیمود و فردا برای آمدن نشاط و انبساط باید نمود شاه
بنحوی مبتلای شراب شد که بالکلیه از تنظیم امور خود باز ماند بلذات شهوانی
مشغول شده خواننده ها و سازنده ها و رقاص و مطرب در مجالس محفل
آرا شدند. « (۱)

از عادات میثوم دیگری که در عصر صفوی مردم دوچار آن بوده
استعمال تریاک و حشیش و بنک است خوردن تریاک و بنک و کشیدن حشیش
در اعصار سابق هم معمول بوده ولی در این عصر استعمال این سهوم بی
اندازه شیوع پیدا نموده و بنا بگفته تاورنیه :
«خیلی از حمت در ایران میشود کسی را پیدا کرد که بیکی از این
مشروبات عادت نگرفته باشد.»

سلاطین صفوی برای اینکه اولادانشان روزی مدعی سلطنت نشوند
آنها را در حرم سرا نگاهداشته و یکی از خواجه سرایان را بسر پرستی
آنها موظف مینمودند و ضمناً دستور میدادند که شاهزاده گان همیشه تنها در
حرم سرا بسر برند و جز با زنان حرم سرا با کسان دیگر معاشرت ننمایند
و برای اینکه اطمینان کامل حاصل کنند که در گز مدعی سلطنت نخواهند شد و
آنانرا از طفولیت بخوردن تریاک عادت میدادند و از اینرو بیشتر سلاطین
صفویه بخوردن تریاک معتاد بوده اند. (۲)

اهالی مملکت نیز برای خوش بودن و با اصطلاح کیف کردن به
سلاطین خود تأسی جسته و بیشتر مردم بخصوص امرا و ادبا دوچار استعمال
این سم مهلك شده بودند. تاورنیه راجع بتریاک خوردن ایرانیان می

نویسد :-

« و دیگر از عادات بد حیرت انگیز آنها استعمال تریاک است و این شیرۀ خشنخاش است که تا سر پا ایستاده و سبز است از پوست آفت استعراج میکنند و بعد حب کرده می خورند . از ابتدا باندازه سر سنجاق بعد کم کم زیاد میکنند تا بنصف فندق میرسد و وقتی که کار تریاک بایست مقدار رسیده دیگر جرأت نمیکند ترک نمایند ، مگر اینکه بمیرند یا بشرب مدام شراب خود را تسلیم سازند .

این تریاکبهارا در جوانی شخص می بیند که رنگشان پریده و زرد شده دایم در کسالت و سستی و خواب آلوده هستند بطوریکه رمق حرف زدن ندارند وقتی که تریاک میخورند و کیف آن گل مکند دماغشان بهوش میآید ، علاقتشان باز میشود و حرارت فوق العاده پیدا می کنند اما بعد از آنکه کیفش تمام شد بحالت سکوت و کسالت عود میکنند و مجبورند بازار آن بخورند و کیف را تجدید نمایند بهمین جهت است که کم عمر میشوند در سن چهل سالگی بواسطه برودت تریاک متصل اعضای بدنشان درد می کند و دایم علیل و ناراحت هستند . این اثر سم تریاک است . يك قسم مشروب دیگر هم دارند که کوکنار میگویند و آن شربتی است که از تخم خشنخاش ترتیب میدهند و میجوشانند و میخورند . خانه های مخصوصی برای این کار هست که (کوکنار خانه) میگویند طالبین این مشروب در آنجا جمع میشوند و حالت آنها حقیقتاً تماشائی است که بواسطه نشاء این شربت هر کدام چه شکل و قیافه پیدا میکنند و چه حرکات مضحك از آنها سر میزند قبل از خوردن شربت هم باهم میچکنند و فحاشی میکنند اما بدون کتک کاری و یسکن بعد از خوردن کوکنار و بروز نشاء آنها با هم صلح میکنند ، تعارفات به

یکدیگر رد و بدل مینمایند ، حکایات و افسانه میگویند . خلاصه تمام حرکات و اقوالشان مضحك میشود .

باز يك قسم مشروب دیگر دارند که خیلی بد مزه و تلخ است و آنرا بنك میگویند و از برك شاهدانه میگیرند و بعضی ادویه دیگر هم داخل آن میکنند که از همه مشروبات قوی تر میشود هر کس از آن بخورد بحال جنون میافتد و حرکات غریب از او سرمیزند . مدت قلیلی است که اوزبکها در ایران کشیدن چرس را معمول کرده اند چرس را از برك شاهدانه میگیرند و در دماغ اثر های مختلف میکنند گاهی مسرت و فرح فوق العاده میدهد گاهی محزون و خشکین مینماید و اشخاصیکه از آن میکشند تا دوسه ساعت بکلی از خود بیخود میشوند . (۱)

این بود خلاصه از آنچه تاورنیه راجع باین قبیل عادات مردم عصر صفوی در کتاب خود آورده است .

پس از بیان بالا اکنون بدگر مختصری از اوضاع اخلاق و عادات شعرای این عصر میپردازیم .

شعرا در عصر صفوی - گفتیم مردم این عصر بخوردن شراب و تریاک و بنك و کشیدن حشیش و لع و حرمس شدیدی داخته اند و از طرفی مراوده با امارد و شهوت رانی با فواحش امر رایجی بوده است . البته شعرا نیز که دارای احساساتی لطیف و خیالاتی نازک و افکاری بلند هستند بنوبه خود تحت تاثیر اینگونه عادات واقع شده و بیش از سایرین بحادات زشت و اخلاق نیکو هیده دچار گردیده اند چنانکه وقتی بشرح حال شعرای عصر صفوی مراجعه کنیم می بینیم به شعرشان بارتکاب معاصی و استغراق در لهو و لعب و لذات شهوانی معروف و مشهور بوده اند .

شاعر در این عصری که ما از آن گفتگو میکنیم یا مردی عاشق پیشه و دچار رنج و مشقت عشق و یا در گوشه خانه و یا قهوه خانه و یا خانقاه بخوردن تریاک و کشیدن حشیش مشغول بوده است .

در تذکره هائی که در عصر صفوی نوشته شده، بشرح حال عده زیادی از این قبیل شعرا برخورد میکنیم که در عشق بازی و خوردن شراب و افیون و ارتکاب سایر ملاحی شهره شهر بوده و از هیچگونه فسق و فجوری خودداری نمیکرده اند. ما برای نمونه بذکر شرح حال چندتن از آنها میپردازیم.

صاحب تذکره تحفه سامی درباره اهلی خراسانی که اصلاً از مردم ترشیز بوده مینویسد: همواره قدم در کوی عاشقی داشت و همیشه اندیشه بملاقات گلرخان جفا پیشه میگماشت تا سلطان عشق بر او دست یافته در خراسان از مهر روی (فریدون حسین میرزا) از پای درافتاده مجنون آسای موی ژولیده بگذاشت و داد عاشقی بداد (۱)

شعراى این عصر مانند اعصار دیگر در راه رسیدن بمعشوق از هیچ چیز پروا نداشته و همه قسم خفت و خواری را تحمل مینموده و از اینرو در راه وصل بمعشوق از جان و دل میکندشته اند چنانکه همین اهلی خراسانی راجع بمجلس بزمی که (فریدون حسین میرزا) داشته و اهلی را از ورود بآن منع کرده بود میگوید:

دو چشمم فرش آن منزل که سازی جلوه گاه آنجا
بهر جا پا نهی خواهم که گردم خاک راه آنجا

چه خوش بزمیست رنگین مجلس جانان چه سود اما

که نتوان شد سفید از شومی بخت سیاه آنجا (۲)

شاعری دیگر موسوم بمولانا (ابدال) که در ابتدا بمطاری مشغول بوده دوچار عشق جوانی زیبا میگردد و در نتیجه دست از کسب و کار خود

(۱) تحفه سامی ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

(۲) تحفه سامی ص ۱۰۸.

گشیده و قلندری را پیشه میسازد؛ چون اقوامش از حال او آگاه میشوند ویرا بدار الشفا برده و مدت سه ماه در بندش می‌کنند ولی بنا به گفته خودش چون (لا یصلح العطار ما افسدت الدهر) لذا دست از او برداشته و مولانا ابدال مدت سه سال در اصفهان سر و پا برهنه می‌گشته است، پس از آن بتبریز رفته و مدت پنجسال در کنج میخانه بسر میبرد.

سام میرزا در شرح حال (بابا فغانی) که از شعرای معروف اوایل سلطنت صفوی است مینویسد: «وی بسیار حریص بشراب و بد مست بود و دایم الاوقات در میخانه ها بسر می‌برد.

و در اواخر کار او بجایی رسید که مردم شرابخانه او را از پی ما یحتاج میفرستادند و با او هزارهای رکیک میکردند و او بواسطه شومی حرص شراب تحمل میکرد» (۱)

بابا فغانی این شعر را درباره خود گفته است:

آلوده شراب فغانی بخاک رفت آه ارملا یکش کفن تازه بو کنند (۲)
(میرم سیاه) شاعری است از اهل هرات و گفته سام میرزا اوقات او اکثر بهزل و فسق میگذشت، همیشه طالب پسران سهل البیع بود و چون این متاع در ماوراءالنهر بیشتر بدست میافتد روی در آن صوب نهاده همانجا فوت شد.

خواجه تاج الدین از مدرسین کائن بوده و با این که این منصب مهم را داشته؛ سام میرزا در باره او مینویسد: «در باره عاشقی و شرب مدام شهره زمان است.»

صاحب تذکره نفیسه خوشگو درباره (میر امانی اصفهانی) شاعر

(۱) تحفه سامی ص ۱۰۲ و ۱۰۳ .

(۲) تاریخ ادبیات برون ص ۱۵۴ .

مینویسد: تا مدت پنجاه سال بافیون خوردن معتاد بود.

مظفر حسین نامی بوده از مردم کاشان و از شعرای معروف عصر صفوی که نصرآبادی او را سرسلسله عارفان میداند و مخصوصاً رباعی را خوب میگفته و این رباعی از اوست:

ایدل که بازادی خود خرمنه می
غافل که اسیر خود بهد پیوندی
چون مرغ قفس که با قفس گردانند
عالم گشتی و همچنان در بندی

نصرآبادی در باره این شاعر مینویسد: هرگز بی شور و محبتی نبوده و هیچ شب بی هم خوابه دردی ننموده، پیوسته در قهوه خانه با جوانان عشق بازی داشت وی در اصفهان حجره داشت چند شیشه شراب بایک شیشه آب انار بطاق حجره چیده بود چند کسی از طالب علمان را به حجره میبرد چشم ایشان بطاق افتاده با یکدیگر اشاره میکنند که او در می یابد و بر نمائنه شیشه آب انار را بزیر آورده هریک را پیاله داده گفت جمیع آب انار است و بعد از رفتن ایشان برفیق خود گفته که حریفان را برنگ آشنا کردیم. (۱)

از اموری که تا اندازه میتران نتیجه آسایش و زندگانی مرفه و آسوده شعرای عصر صفوی دانست موضوع هزل و هجو است که در اشعار شعرای این عصر بمقدار زیاد یافت میشود و شعرا برای خوش آمد امرا و حکام بگفتن هزل و هجو و مطالبات میپرداختند و نیز دهنه جدیدی در میان شعرای این عصر پدید آمده که میتوان آنها را شعرای هجوگوی نامید،

از شعرای هجوگوی این عصر (سیف الدین محمود رجائی) است که از معاصرین عصر شاه عباس کبیر بوده و بگفته صاحب کتاب سفینه خوشگو

در اقسام شاعری مخصوص طایب و هجاء گوی سیف از معاصران میر بود ، از
هزلیات او... نامه ایست که از جمله اشعارش اینست :

چون قلمدان کاتبان محکم هست رگها در او بجای قام
بر سر او زلفت چادر ناز لب لافانند بر فرار منار
خوردنش بر کسی حلال بود که منارش به... خلال بود (۱)
باقر نانی از شعرای هجاء گوی این عصر بوده و از هجاء هایش این
قطعه در دست است :

نشدیشی از خدا و کلاهش بری ز سر کو فی التمثال نهد بدرت جبرئیل پا
صندوق مرقد شهدا را طبع کنی افتد اگر بسپهر گذارت بکمره لا
از شعرای هجاء گوی عصر صفوی حکیم شفقائی (متوفی ۱۰۳۷)
معروف است که با اغلب معاصرین خرد هجا داشته و منجمله از هجاءهای
رکیکشن هجائی است که در باره محمد رضای متخلص بفکری گفته و در
جزو دیوانش ضبط است . (۲)

این حکیم شفقائی که موسوم بشرف الدین حسن شفقائی است با
حکیم شفقائی دیگری که موسوم باقر است مهاجرات و مناقشات زیاد داشته
است منجمله از مناقشات حکیم باقر با شرف الدین این بوده که بحکیم
میگفته است که معنی اشعار مرا تو دزدیده و گر نه چرا اشعار من
معنی ندارد .

از هزلهای او در باره حکیم شفقائی این است که من میان حکیم
شفقائی نشسته ام (منظور اینست که چون اسم او حکیم باقر شفقائی بوده
از این جهت گفته است من بین حکیم و شفقائی نشسته ام) و حکیمش را
پیش انداخته و شفقائیش را عقب و با وجود جدافت و طبابتی که دارد نمی

(۱) سفینه خوشگو نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران .

(۲) تذکره هفت اقلیم نسخه خطی دانشکده معقول و منقول .

تواند این امر را معالجه کند. (۱) این حکیم شفائی با (جلالای نائینی) نیز
مهاجرات دارد منجمله حکیم شفائی در باره او گفته :

این چه ریشست که هر شب دو سه گز میروید

مرده شور برده مگر ریشه او در... است

جلالا در جواب او گفته است :

تا شفائی خلف سلسله شمعون است

مذهب موسی عمران بنظرها دون است

برسرش فوطه پریشان نه زیبی پروائیست

مرده شور برده پریشان بنم خانونست (۲)

هاتقی قزوینی اشعاری در هجو خواجه یحیی قمی دارد که از آن

جمله این شعر است :

ریش و رویش سیاه و هر دو هتا گوش سفید

چون کلاغیست جناح ایض و اسود سرودم

خواجه لهراسب نامیست برادر امیدی شاعر معروف که اشعار هزلی

دارد و از اشعار هزلی او اشعاریست معروف به (چغندر نامه) که نگارنده

با تفحص زیاد چیزی از آن برای درج در اینجا پیدا نمودم.

پس از بیان این مقدمه اکنون باصل مطلب یعنی چگونگی شعر

و اوضاع شعرای عصر صفوی میپردازیم.

تنزل و انحطاط شعر فارسی در عصر صفوی

اگر بتذکره هائی که در مدت دویست و بیست سال سلطنت صفویه

نوشته شده، رجوع کنیم، می بینیم که از حیث عده شاید شعرای این عصر

بیش از اعصار سابق باشند و اغلب در انواع مختلفه شعر مانند غزل، قصیده،

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۱۶۴

(۲) سفینه خوشگو.

مثنوی و رباعی اشعاری سروده اند ولی معذالك باید عصر صفوی را دوره انحطاط و تنزل شعر فارسی دانست و بگفته یکی از ادبا يك قحط عجبی از حیث شعرای بزرگ در این دوره حکم فرماست، (سبك هندی) که از عصر جامی در ایران شروع شده در این عصر سیر تکامل خود را پیموده و در نتیجه رفقن عده زیادی از شعرای ایرانی به هندوستان و مراجعت آنها بایران، این سبك با کمال شدت خود در ایران شیوع پیدا کرده است، و خلاصه اینکه مشخصات زیر در سبك شعرای عصر صفوی بخوبی دیده می شود: استعمال مضامین مشکل و پیچیده، آوردن تشبیهات خنک و بارد، غلط بودن قوافی و اوزان، از مختصات این دوره است.

از مطالعه تذکره های مربوط به عصر صفوی این غقیده برای انسان پیدا میشود که شعرای این عصر تنها توجهشان در گفتن شعر، به بسیاری اشعار بوده و مثل اینکه هر شاعری موظف بوده است دیوانی مشتمل بر چندین هزار بیت برای خود تهیه کند. مثلاً ضمیری که از شعرای نسبتاً معروف عصر صفوی است بگفته صاحب تذکره هفت اقلیم «دیوانش صد هزار بیت است» (۱)

و یا میرزا طاهر وحید قزوینی که بنا بگفته نصر آبادی (۲) دیوانش از مثنوی و قصیده و غزل قریب سی هزار بیت است و به قیده خود چون در انواع شعر یگانه است وحید تخلص نموده است.

علل تنزل و انحطاط شعر در عصر صفوی

پس از آنکه تا اندازه از سبك شعر و تنزل و انحطاط آن در عصر

صفوی گفتگو نمودیم، اکنون بعلل این تنزل و انحطاط میپردازیم.

(۱) تذکره هفت اقلیم نسخه خطی دانشکده معقول و منقول،

(۲) تذکره نصر آبادی ص ۱۸

راجع به علل تنزل و انحطاط شعر در عصر صفوی علاوه بر آنچه در خود این عصر موجود بوده و ما بعداً بتفصیل از آن گفتگو خواهیم نمود باید کمی بقیه‌قرا برگشت و علت آن را در قرن نهم جستجو کرد .

پس از پدید آمدن فتنه مغول شعر فارسی رو بتنزل گذاشت و در هر قرنی بیش از قرن سابق این تنزل ظاهر گشت ، چنانکه انحطاط شعر در قرن هشتم بیشتر از قرن هفتم و در قرن نهم هجری بیش از قرن هشتم آشکار و نمایان است .

شعرای بعد از مغول بیشتر متوجه غزلسرائی بوده و سبک قصیده‌سازی بطوریکه در دوره‌های سامانیان و غزنویان و سلاجقه معمول شعرا بود در این دوره نظیر نداشت ولی غزلسرائی بوجود سعدی همیشه کامل یافت و بحافظ در قرن هشتم خاتمه یافت .

در قرن نهم و مخصوصاً نیمه دوم این قرن بیشتر توجه گویندگان به ساختن شعر مصنوعی و آوردن صنایع لفظیه و معنویه و تضمین الفاظ و آرایش کلمات گردید و خلاصه اینکه اینگونه امور را بر رعایت جانب معنی ترجیح داده و معانی را فدای الفاظ میکردند . و در همین عصر است که ساختن معما و ماده تاریخیهای خنک معمول و متداول گردید و در این باب رساله‌های نظم و نثر نوشتند و این خود یکی از خصائص این دوره است .

در قرن نهم چند تن معدود را میشناسیم که در شعر فی الجمله رعایت معنی را بر جانب لفظ ترجیح داده اند از قبیل (قاسم الانوار تبریزی) و (شاه نعمت الله کرمانی) .

معروفترین شعرای این دوره عبدالرحمن جامی است که بانواع قصیده و غزل و مثنوی و غیره شعر میگفت و سبک و مایه شعری او از تمام شعرای این دوره برتر و بالاتر است و بشعرای قرن هفتم و هشتم از قبیل (امیر خسرو دهلوی)

و (خواجه سلمان ساوجی) بیشتر است تا بشعرای قرن نهم مانند امیر شاهى سبزواری و کاتبی نیشابوری و امثال آن

شعراى این عصر باستانى جامى همگی بگفتن غزل و قطعه و رباعی متعایل بوده و کمتر بقصیده سرائی پرداخته اند و تمام آنها را بغیر از جامى باید از شعراى متوسط شمرد، بالجملة علت انحطاط شعر در این دوره این بود که اثر فتنه چنگیز و تیمور تدریجاً رو بظهور گذاشته بود و علت دیگر اینکه بزرگترین حامی و مروج شعر در این عصر در بار هرات شمرده میشد و مناسفانه بزرگترین حامی شعرا در نیمه دوم این قرن یعنی (امیر علیشیر) مروج زبان ترکی مخصوصاً شبه جغتای بود و در اثبات فضیلت این زبان بر السنه دیگر از قبیل ترکی عثمانی و فارس جاایت فراوان داشت و حتی برای اثبات عقیده خود یعنی ترکی جغتای بر فارسی کتابی تألیف کرد و شعراى فارس گوی را بیاد گرفتن زبان ترکی و شعر گفتن باین زبان تشویق مینمود و عده از شعراى فارس گوی بتقلید و تشویق وی در این عهد شعر ترکی میساختند و در تذکره دولتشاه سمرقندی نام بعضی از این شعرا ذکر شده است و حاصل سخن اینکه در قرن نهم هجری زبان ترکی دوش بدوش زبان فارسی پیش میرفت بلکه (امیر علیشیر) سعی داشت نفوذ ترکی جغتای را بر فارسی و ترکی عثمانی همه جا بپراست و وسیله که ممکن است ثابت کند، خوشبختانه رواج زبان ترکی بمرک او و انقراض دولت تیمور خاتمه یافت.

رواج زبان ترکی و بیعلاقگی مردم نسبت بزبان فارسی باعث شد که قوانین این زبان از خاطر افراموش گردد و این امر با انحطاط فکری که برای مردم این دوره دست داده بود توأم گردیده و بعهد صفویه که میرسیم بکلی شعر فارسی مقام خود را از دست داد و علل دیگری نیز در این عصر

پیش آمد که یکباره کار شعر فارسی بجائی رسید که بسا در دیوان چندین هزار بیتی شاعر يك شعر بما معنی نمیتوان پیدا کرد .
این بود مختصر از زمینه انحطاط و تنزل شعر فارسی قبل از صفویه و راجع بعصر صفوی تنزل و انحطاط شعر را میتوان مستند بچند امر دانست : اول عدم تمایل بتحصیل علوم ادبی و حکمت دوم خوب ندانستن زبان فارسی و قوانین آن سوم تشویق نمودن سلاطین صفوی از شعر و شعرا . چهارم پیروی نکردن شعرا از اساتید سخن .

اول + عدم تمایل بتحصیل علوم ادبی و حکمت و فلسفه .

اساس سلطنت صفویه بر روی عقاید مذهبی و دینی بوده و مردم نسبت بسلاطین صفوی نسبت مرشد و مربی داشته و علاوه بر اینکه آنها را سلطان خود میدانستند نظر مرشدی نیز بآنان داشته اند .
شاه اسماعیل که مؤسس این سلسله است در ابتدا بوسیله عده از صوفیان و پیروان پدر و جدش سلطنت را بدست آورد و ثابت نمود که میشود از مرشدی بسلطنت رسید .

ادوارد برون در کتاب تاریخ ادبیات ایران راجع بمربدان شاه اسماعیل از کتاب يك تاجر مجهول الاسم ایتالیائی که در عهد شاه اسماعیل میزیسته اینطور نقل میکند :

متابعان این صوفی ، خاصه لشکریانش او را مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ میروند و معتقدند که مرشد در گرهگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود ، در سر تا سر ایران اسم خدا فراموش شده و هر لحظه اسم اسماعیل مذکور میگردد» (۱)

شاه اسماعیل پس از آنکه بیادشاهی رسید دوچار دو همسایه زورمند که یکی عثمانیان و دیگری ازبکها باشند گردید و این دو همسایه مذهب سنت و جماعت را داشتند برای اینکه در مقابل این دو حریف زورمند بتواند ایستادگی کند دست آویز مذهب و سیاست مذهبی گردید و در این قسمت مذهب تشیع را که با مسلمك مریدانش مناسبت تام داشت اختیار نمود علاوه بر اینکه بدینوسیله ضدیت ایرانیان با عثمانیان و ازبکات بمنتهی درجه میرسید :

شاه اسماعیل پس از جلوس بتخت سلطنت نه تنها تشیع را مذهب رسمی مملکت قرار داد بلکه تنها مذهب آزاد ایرانیان دانست و باندازه با فشاری نمود که در اندك مدتی تشیع مذهب رسمی بیشتر ایرانیان گردید و سب و لعن خلفای ثلاث را ترویج نمود و باین هم اکتفا ننموده بلکه دستور داد هر کس لعن خلفار را شنید و این جمله را (بیش باد و کم مباد) نگفت بقتل برسد . (۱)

شبی که فردای آن بنا بود در تبریز تاجگذاری کند عده از علمای شیعه این شهر نزد وی آمده اظهار داشتند :

« قربانت شویم دویست سوهصد هزار خلق که در تبریز است چهار دانك آن همه سنی اند و از زمان حضرات تاحال این خطبه را کسی برملا نخوانده و میترسیم که مردم بگویند که پادشاه شیعه نمیشخواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند چه ندارك در این باب توان کرد . » شاه اسماعیل در جواب گفت : « مرا بایست کار باز داشتم اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه منند و من از هیچکس باك ندارم بتوفیق الله تعالی اگر

* رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و يك کس را زنده نمیگذارم، (۱)
 جانشینان اسماعیل نیز هر کدام بنوبه خود در تشیید مبانی تشیع
 کوشیدند و باندازه در این راه کوشش نمودند که عاقبت سلطنت دویست
 و چند ساله خود را روی این کار گذاشتند. (۲)

بعقیده اکثر مورخین یکی از علل بر انداختن نادر شاه خاندان
 صفوی را همین پافشاری آنها در مذهب بوده و لذا نادر شاه اول شرط
 قبول سلطنت را ترك مذهب تشیع از طرف ایرانیان و قبول مذهب سنت
 دانسته است *

بدینگونه ایرانیان مذهب تشیع را پذیرفتند و چون که این مذهب
 برای آنها تازگی داشت لذا از قواعد و احکام آت آگاهی نداشتند و
 سلاطین صفوی ناچار شدند اولاً علمائی که از این مذهب آگاهی دارند
 از خارج ایران بیاورند و ثانیاً فضلا و دانشمندان مملکت را بفرارگرفت
 علوم مذهبی تشویق نمایند تا مردم بآسانی عقاید و احکام مذهب جدید را
 نزد آنها بیاموزند.

برای اجرای منظور اول سلاطین صفوی عده از علمای شیعه را از
 بحرین و جبل عامل که در اینوقت دو مرکز مهم مذهب تشیع بود بایران
 دعوت نمودند.

از جمله این اشخاص (شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی عاملی)
 پدر شیخ بهائی معروف است این پدر و پسر بدعوت شاه عباس کبیر

(۱) احسن التواریخ بنقل از تاریخ برون ص ۴۲

(۲) تاریخ ادبیات برون ص ۴۲

بایران آمده و شیخ در جلد اول کتاب کشکول باین امر اشاره کرده
میگوید :

اگر نبوت که پدرم مرا از دیار عرب به عجم آورد و من با ملوک
آنجا خلطه و آمیزش پیدا نمودم ، هر آینه از با تقوی ترین مردم بشمار
میرفتم ، لیکن پدرم که خدای اورا بیمارزد مرا بدیار عجم آورد و من با
مردم دنیا آمیزش نمودم و اخلاق رذیله و صفیات نا پسندیده آنها را
کسب نمودم .

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم
پس از آن گوید : از اختلاط با مردم دنیا جز قیل و قال و نزاع
و جدل چیز دیگر برایم حاصل نشد تا اینکه کار بجائی رسید که هر جاهل
و نادانی بامن ستیزه روئی کند و هر گم نامی بامن بجدال پردازد .

من که بوی آرزو در چمن هوس شدم
برك گلی نچیدم و زخمی خار و خس شدم

مرغ بهشت بودم و قهقهه بر فرشیه زنت

از پی صید پشه همتك سك مگس شدم (۱)

دیگر از علمائی که سلاطین صفوی برای ترویج مذهب شیعه
از جبل عامل بایران آوردند شیخ علی کرکی معروف بمحقق ثانیست .
محقق ثانی را شاه طهماسب پادشاه متعصب صفوی بایران
دعوت نمود و بنا بنقل صاحب قصص العلماء از کتاب غوامض اللئالی سید
نعمت الله جزایری پس از آمدن شیخ بایران ، شاه طهماسب تمام امور مملکت
خود را باختیار او وا گذاشت و گفت تو بسلطنت از من مزاوارتری زیرا

تو نایب امام هستی و من در مقابل سلطنت فرمانبردار تو هستم و بدین مضمون فرمانی بتمام عمال و حکام صادر نمود و از این پس شیخ دستور العمل هائی را جمع بسلوک عمال با رعیت و گرفتن مالیات و مقدار آن میداد و برای هر قریه و دهکده امام جماعت معین کرد تا شرایع و احکام مذهب شیعه را بمردم یاد دهند.

از کارهای دیگر محقق ثانی این بود که دستور داد بر باکای منابر علناً خلفای ثلاث را (ابوبکر - عمر - عثمان) سب و لعن نمایند با وجود اینکه در این باب چندین بار علمای مکه و مدینه بشیخ کاغذ نوشتند که شما در ایران خلفای ثلاث را لعن میکنید، علمای تسنن نیز در مکه و مدینه بازار و اذیت ما میپردازند ولی شیخ از کردار خود دست برنداشت و تا زنده بود این رویه نا پسندیده را ترك نکرد (۱)

برای منظور دوم سلاطین صفوی در راه تشویق علمای مذهب از هیچ کاری فروگذاری نمیکردند و حتی بعضی از آنها غالباً با رؤسای مذهبی معاشرت و مراوده داشتند و فی المثل شاه عباس با آنها همه عظمت و گرفتاریهای سلطنت باز بیشتر اوقات بمجالست با علما بسر میبرد و بنام آنها مساجد و مدارس بزرگ و دراصفهان و سایر شهرها بنا مینمود.

شاه عباس برای شیخ لطف الله مسجدی بنا نموده و همچنین مدرسه ملا عبدالله را بنام (ملا عبدالله تونی) ساخته است؛ در زمان شاه عباس سه نفر از علمای بزرگ مذهب شیعه طرف توجه خاص بودند و مخصوصاً یکی از آنها که موسوم باحمد و لقب به (مقدس اریملی) بود بی اندازه اظهار ارادت و خلوص نیت مینمود و بنقل صاحب قصص العلماء: سلطان یکی از نامه های مقدس اردبیلی را که در آن خطاب (ایها الاخ) بسلطان نموده

بود ضبط کرد و وصیت نمود که آنرا پس از مرگ در کفنش گذارند تا بر نکیر و منکر احتجاج نماید (۱)

و نیز شاه عباس نسبت بدو عالم بزرگ دیگر یکی میرفندرسکی و دیگری شیخ بهائی احترام بپند می نمود؛ و هم چنین از تشویق درباره علما و طلاب دینی فروگذاری نمی کرد حکایت زیر که صاحب قصص العلما راجع بشاه عباس در باره آخوند ملا عبدالله تونی نقل نموده بخوبی مدعی را ثابت میکند، آن حکایت اینست:

گویند شاه عباس روزی بدیدمت آخوند ملا عبدالله، یوننی آمد و آخوند مدرسه ساخته بود خالی از جماعت طلاب بوده پس سلطان مدرسه را سیر کرد و از ملا عبدالله سؤال کرد که مدرسه شما خالی است و مجمع طلاب نیست. ملا عبدالله در جواب گفت که جواب این سؤال را بعد از زمانی خواهم بشما عرضه داشت، پس روزی آخوند ملا عبدالله بیاز دید شاه عباس رفت، پس از طی تعارفات و گفتگوها پادشاه بملا عبدالله گفت که چیزی از من خواهش کن. آخوند گفت: که من مطلبی ندارم. سلطان در این باب اصرار کرد، آخوند گفت اکنون که شما اصرار دارید مرا يك حاجت است و آن اینست که من سوار شوم و شما در پیش روی من پیاده در میدان شاه رفته باشید سلطان گفت سبب و جهت این چه باشد، آخوند گفت که جواب آنرا بعد از چندی خواهم عرضه داشت پس از آنجائی که سلاطین صفریه از مروجین دین حضرت سید المرسلین صلوات اله و سلامه علیه و آله اجمعین بودند و در احترام علما اعلام غایت و کوشش داشتند لهذا آخوند ملا عبدالله سوار شد و شاه در پیش روی او پیاده روان شد و قدری راه رفتند و همه اهل شهر دیدند پس آخوند

سلطانرا وداع نموده و به مکان خود مراجعت کرد. بعد از چند وقتی سلطنت بار دیگر بدیدن آخوند ملا عبد الله آمد دید که مدرسه آخوند مملو از جماعت طلاب است پس از آخوند استفسار نمود که سابقاً مدرسه شما از طلاب خالی بود، اکنون مدرسه مملو از طلبه گردیده و چه آن چه باشد، آخوند گفت که وجه این بسا وجه آنکه از شما خواهش کردم که شما پیاده و من سوار راه رفته باشم که آنست که مردم در ابتداء امر فضیلت علم و عالم را ندانسته و ظاهر بین میباشند و معرفت ندارند لهذا در بدو امر در مدرسه من کسی جمع نشد و در آن زمانی که من سوار شدم و شما پیاده در جلو راه رفتید مردم دانستند که بحسب دنیا عامارا آن قدر و مقدار است که پادشاه پیاده در پیش روی عالم راه میرود علیهذا بجهت عزت دنیا و طلب جاه و جلال و حطام دنیوی در مدرسه جمع شده مشغول بتحصيل میباشند و چون بعضی از مراتب علم را طی نمایند نیت ایشان خالص شده و نیت قربتی که مقصود اصلی در علم و جمیع عبادات خواهد حاصل گردد. (۱)

ثمره اینگونه تشویقات این شد که علمای بزرگ و مبرز مذهبی مانند مجلسی اول و آخوند ملا محمد باقر مجلسی که بمجلسی بزرگ معروف است در عصر صفوی پدیدار گشتند و مذهب شیعه را بمنتهی درجه کمال خود رسانیدند محمد باقر مجلسی کتب عقاید و اخبار و احادیث را بزبان عوام فهم نوشت و بنا بگفقه صاحب روضات الجنات وی اول کسیست که بنشر احادیث شیعه همت گماشت و کتب زیادی در این باب مانند (عین الحیات) و (مشکوٰۃ الانوار) و (حق الیقین) بزبان فارسی تألیف نمود (۲)

(۱) صفحات ۱۹۵ و ۱۹۶ قصص العلماء چاپ تبریز

(۲) روضات الجنات ص ۱۲۹

صاحب قصص العلماء در شرح حال مجلسی مینویسد :

و مجلسی را بر اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چه انتشار مذهب شیعه از تألیفات آن بزرگوار شده . معروف است که چون آن بزرگوار کتاب حق الیقین را نوشت و آن کتاب انتشار یافت و تا بولایت شام رسید در اطراف و توابع شامات نیز انتشار و اشتها یافت هفتاد هزار نفر از سنیان شیعه شدند و آن جناب سبب ترجمه کردن و فارسی نمودن احادیث و اخبار و معجزات و قصص و حکایات و ادعیه و نحو آن را باعث زیادتی و محکم شدن عقاید شیعیان شد .

از این مختصر معلوم گردید که بیشتر توجه سلاطین صفوی معلوم مذهبی و دینی بوده و کمتر بسایر علوم مانند فلسفه و حکمت و علوم ادبی توجه داشته اند .

سلاطین صفوی علاوه بر اینکه بسایر علوم توجهی نداشته گاهی کمال ضدیت را هم نشان میدادند و مخصوصاً نسبت بحکمت و فلسفه عناد و دشمنی خاصی داشته اند ، و این امر بخوبی از وقفنامه یکی از مدارس عصر صفوی موسوم بمدرسه (مریم بیگم) که تا چند سال قبل در اصفهان بود معلوم میگردد .

مدرسه مذکور چنانچه کتیبه سردر آن حکایت میکرد از بناهای مریم بیگم دختر شاه صفی بوده و در ساله ۱۱۱ بنایش تمام شده است . چند سال قبل که نگارنده برای استنساخ کتیبه های این مدرسه بدانجا میرفتم مدرسه مخروبه و در شرف انهدام بود .

اکنون برای مزید توضیح و بخصوص که مدرسه مریم بیگم با وقفنامه اش از بین رفته عین قسمتی از وقفنامه را که مربوط بمطلب ماست در اینجا نقل میکنیم :

«... علوم دینیة بشری و طبی چند که در وقفنامهچه مذکور است و مسطور و از جمله آن شروط اینست که باید سکنه مدرسه مذکوره مشغول علوم دینی که فقه و حدیث و تفسیر و مقدمات آنهاست و صالح و پرهیزکار و از اهل قناعت باشند و از زمره ارباب بطالت و کسالت و شرارت نبوده حجره خود را معطل و مقفل نگذارند بلکه شب و روز در حجره خود بمباحثه و مطالعه و عیادت مشغول باشند و اگر یکسال بر احدی بگذرد که ترقی در حال او بحسب علم و عمل نشده باشد یا مظنون مدرس شود که قابل ترقی نیست از مدرسه خارج نمایند

و باید کتابهای علوم و همیه یعنی علوم شکو و شبهات که بعلوم عقلیه و حکمت مشهور و معروف است مثل شفا و اشارات و حکمة العین و شرح هدایة و امثال ذلك بشبهه دخول در مقدمات علوم دینی نخوانند و وجه معاش خواه و وظینه خواه تعلیم و خواه غیر آنها از هیچ معری نداشته باشند و باید که مدرس در تمشیت و اجراء امور مزبور اهتمام نماید و در عصر صفوی چنانکه اشاره نمودیم فرا گرفتن علوم فلسفه و حکمت از بین رفت و بنا بر این رکشی از ارکان مضامین شعر فارسی محو گردید و شعرائی که پایه قسمتی از اشعار خود را بر این علوم قرار میدادند در نتیجه بی اطلاعی از آن بکلی دم از اشعار فیلسوفانه نزدند و اگر احیاناً در این عصر بشاعری برخورد کنیم که تا اندازه از حکمت و فلسفه آگاهی داشته و باره از این قبیل مضامین در اشعارش دیده میشود میبینیم شعر را بکمال خوبی گفیه است. این قبیل شعرا در عصر صفوی خیلی کم و بندرت دیده میشود، برای نمونه میتوانیم میرزا ابوالقاسم فندرسکی را شاهد مدعی آورده و قصیده معروف او را اینجا ذکر کنیم :

چرخ با این اختران نغز و خوش زیباسازی
صورتی در زیر دارد هر چه در پالاسی

صورت زیرین اگر از نردبان معرفت
 بر رود بالا همان با اصل خود یکناستی
 این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری
 گر ابو نصر سستی و گر بو علی سیناستی
 عقل کشتی ، آرزو گرد لب و دانش بادبان
 حق تعالی ساحل و عالم همه در یاستی
 کاش دانایان پیشین می بگفتندی تمام
 تا خلاف ناهتمامان از میان بر خاستی
 نفس را این آرزو پا بند دارد در جهان
 تا ببیند آرزوئی بند اندر پاستی
 نفس را چون بندها بگسیخت باید نام عقل
 چون به بی بندی رسد بند دگر بر پاستی
 خواهشی اندر جهان هر خواهشی را در پی است
 خواستی باید که بند از وی نباشد خواستی (۱)
 علت دیگری که باعث از بین رفتن مضامین زیبا در اشعار شعرای
 عصر صفوی شده از میان رفتن عرفان و تصوف است .
 تصوف و عرفان از اوائل قرن پنجم تقریباً زمینه و استخوان بندی
 شعر فارسی گشته است بقسمیکه بدون رعایت افکار و قوانین این مسلک
 قسمت عمده اشعار فارسی را بخوبی نمیتوان فهمید . (۱)
 پس از گذشتن چند قرن عرفان و تصوف کمال نفوذ خود را در
 اشعار فارسی نمود و بعضی صفوی که میرسیم می بینیم اصولاً شعر فارسی بدون

عرفان و تصوف لطافت و زیبایی ندارد.

از طرف دیگر دشمنی سلاطین صفوی نسبت به متصوفه و اهل عرفان واضح و آشکار است و این خاندان هر قدر توانسته اند نسبت به متصوفه و درویش ظلم و تعدی نموده و حتی تمام خانقاههایی که داشته اند خراب نموده و از بین برده اند.

آقای میرزا محمد خان قزوینی در مراسله که با دوازد برون مستشرق انگلیسی راجع به فقر اربی ایران در عصر صفوی نوشته اند این قسمت را متذکر شده مینویسد:

« سلاطین صفوی، صوفیه را مخصوصاً باقسام سختی و خشونت تعقیب نمودند و بجای وطن و ثقی بلد و قتل و هواخذه محکوم کردند، بعضی را هم علماً شخصاً یا بر حسب فناوی خود عرضه شمشیر یا طعمه آتش کردند *

علاقه و رابطه شدید ادبیات با تصوف و عرفان خاصه در ایران واضح و مبرهن است بطوریکه اطفای یکی موجب اعدام واضع جلال دیگری خواهد بود. (۱)

آخوند ملا محمد تقی مجلسی پدر مجلسی معروف در نتیجه میل به تصوف، علمای ظاهر نسبت باو بدین بودند و ویرا از سالک خود خارج میدانسته و همه جا براو طعن میزدند تا اینکه بگفته صاحب قصص العلماء پسرش مجلسی بزرگ با بعرضه وجود گذاشت و پدرش وثوقی تمام پیدا کرد و در نتیجه مردم نیز باو وثوق پیدا کردند (۲) و برای اینکه خوب این تهمت را از پدر دفع کند کتابی راجع باعقادات نوشت و در آن کتاب از پدر خود

(۱) ترجمه تاریخ ادبیات برون جلد ۴ ص ۲۱

(۲) قصص العلماء ص ۱۶۸

بدین نحو دفاع نمود که چون وی از مسلک تصوف اطلاع کامل داشت و صوفیه را نهایت غلو بود، وی خواست خود را در سلک آنها داخل کند تا بدینوسیله بر آنها ظفر یابد و پس از آنکه این طایفه را برانداخت و در اصول آنها شك و تردید نمود از سلک آنها خارج گشت و گرنه بدرم در نهایت تقوی و زهد بود. (۱)

در عصری که تصوف و عرفان بدین بدنامیست و کسیکه از آن گفتگو کند از دین خارج است، البته برای شاعر ممکن نیست بدان لب راند و شعری گوید که در آن کوچکترین اشاره به عرفان و تصوف داشته باشد. میر محمد نامی از مردم مشهد که نصر آبادی در باره فضیلت و تقوی او می نویسد:

« فضیلت و صلاحیت و برهیز کاری آنجناب از روز نمایان تر، چه نویسم که از آن خجل نباشم و چه گویم که سر در پیش نباشم. » صوفیان را در رباعی زیر بدین قسم هجو نموده است:

صوفیست شر و مرید صوفی خر خر

نبود عجب از خری شود رهبر خر

از خر خر صوفی که بود خر خر خر

در رقص آیند صد هزاران سر خر (۲)

در صورتیکه یکی از فضلا و دانشمندان عصر صفوی در باره صوفیه این عقیده را اظهار و بدین قسم آنانرا هجو کند از عوام کالانعام و سایر طبقات چه توقع میتوان داشت.

ملاحظه فرمائید (شیخ بهائی معروف) در کتاب (نان و حلوا) يك

(۱) اعتقادات مجلسی چاپ اصفهان.

(۲) نصر آبادی ص ۱۶۱

شعر سروده که بوی تصوف میدهد؛ آنجا که میگوید:

کاگل مشکین بدوش انداخته وز نگاهی کار عالم ساخته
چه غوغائی راه افتاده و حتی گفتن این شعر را از عیبهای شیخ
دانسته اند. صاحب قصص العلماء مینویسد:

از مذمتها و قدح هائی که راجع بشیخ بهائی نموده اند یکی اینست
که شوخ کلماتیکه اشعار بر تصوف دارد مانند این شعر:
کاگل مشکین بدوش انداخته وز نگاهی کار عالم ساخته
گفته است: (۱)

قدح و ذم دوم دیگری که صاحب قصص العلماء بر شیخ بهائی وارد
ساخته اینست که شیخ بزرگان صوفی را مانند (مولوی) در رساله سوانح
سفر حجاز بتعظیم یاد کرده آنجا که میگوید:

و ابتداء منها بنظم المثنوی لحکیم المولوی المعنوی
بشنو ازنی چون حکایت میکنند و از جدائیه شکایت میکنند
و نیز مینویسد شیخ بهائی در کشکول در باره (محبی الدین عربی)
صوفی و حکیم معروف این قسم گفته است: قال العارف الربانی و الفاضل
الذی لیس ثانی محبی الدین عربی.

و تعریف از يك صوفی با این عبارت گناه بزرگی است.
غرض اینست که در عصریکه تنها گناه شاعر این بوده که در باره
یکی از شعرای بزرگ فارسی زبان گفته (حکیم المولوی المعنوی) و بجرم
اینکه این شاعر بعض اشعار خود را در مسلک تصوف و عرفان سروده اینقدر
مطروود و ملامون است بلکه آنرا ذنب لا یغفر شمردند، چگونه میتواند

انتظار داشت که شعر ترقی کند و مضامین بلند در شعر فارسی پدید آید .
 باز مؤلف قصص العلماء در صفحات ۲۳۲ و ۲۳۳ کتاب خود چندین
 دلیل بر کفر ملا صدرا و ملا حسن فیض ~~که~~ از علمای فلسفه بوده اند
 اقامه میکند ، منجمله راجع بملا محسن میگوید :

«... و اورا مقالاتیست بسیار بر مذاق متصوفه و فلاسفه که مایه
 کفر است و بعقاید محیی الدین عربی اعتقاد داشته است »
 • نگارنده این مطلب را در کتابی ندیده ام ولی از بعض مؤلفین
 دانشمند اصفهان (منظور مرحوم آشیخ محمد خراسانی استاد نگارنده است
 که مدت زمانی در اصفهان بتدریس علوم فلسفه و ریاضیات و طب مشغول
 بود .) شنیدم که در عصر شاه سلطان حسین طلبه شوی ملای رومی را با
 انبر گرفته از ترس آنکه مبادا دستش نجس شود .

حاصل سخن این که در چنین عصریکه کالای علم و فلسفه را خریداری
 نبوده و جاهل و نادانی جا نشین فضل و دانش شده است ، هرگز نباید
 انتظار شعرائی مانند ناصر خسرو ، سنائی و فوری را داشت .

دوم - عدم تشویق سلاطین صوبه از شعر و شعرا
 چنانکه در امر اول از علل انحطاط و تنزل شعر در عصر صفوی
 یاد آور شدیم ، سلاطین صفوی بیشتر توجهشان بعلومای شرع و مذهب بود
 و باصطلاح طرفدار علمای ظاهر بود ، اند و نیز یاد آور شدیم که در این
 عصر فلسفه و حکمت از ایران رخت بر بست و جای آنرا علوم قشری و
 عقاید خرافه آمیز مذهبی گرفت . اکنون در اینجا یاد آور میشویم ~~که~~
 سلاطین صفوی با شعر و شعرا هم چندان سر و کاری نداشته از اینرو شعرا
 ئیکه قریحه و ذوق شاعری داشته اند ، ناچار از وطن عزیز خود ایران
 دست شسته و به خارج ایران رهسپار گشته اند .

در نتیجه عدم توجه و تشویق سلاطین صفوی شعر و شعرا يك نهضت
عجیب و هریبی در باره مسافرت شعرای ایرانی به هندوستان دیده میشود که
کمتر نظیر آن در تاریخ ادبیات ایران مشاهده شده است ، تفصیل این
اجمال اینکه مقارن سلطنت صفوی در ایران ، پادشاهانی از اولاد امیر تیمور
گورکانی در هند به سلطنت برخاسته و در بین آنها سلاطینی مانند :
(همايون و اکبر و اورنگ زیب) بوجود آمده اند که مشوق شعر و در
بار آنان مرکز شعرای فارسی گوی بوده است ، علاوه بر سلاطین هند ؛
نچا و بزرگان دیگری مانند (بیرام خان و پسرش عبد الرحیم) در این
عصر در هندوستان بوده که آنها هم بنوبه خود از شعرا تشویق و پذیرائی
مهم نموده اند .

این سلاطین و امرای هندی برخلاف سلاطین صفوی که شعرا
چندانست توجهی نداشته اند ، جمع زیادی از شعرای ایرانی را بطرف
خود جلب نموده و از هر گونه احسان و صلّه در باره آنها خود داری نموده اند
شبهی در کتاب شعر المجمع بنقل ادوارد برون (۱) پنجاه و یک نفر شاعر ایرانی
را نام میبرد که در عهد (اکبر شاه) از ایران به هند رفته اند . و نیز بنقل
برون ، بدوینی قریب یکصد و هفتاد نفر را که بیشتر ایرانی الاصل بوده
اند می شمارد .

آرزوی رفتن به هند و در آنجا بچاه و جلال رسیدن از اهم مقاصد
هر شاعر ایرانی بوده است . صائب تبریزی شاعر معروف عصر صفوی میگوید :
همچو عزم سفر هند که در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ سفری نیست که نیست

علیقلی میگوید :

نیست در ایران زمین سامان تحصیل و کمال
تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

ابو طالب کلیم گوید:

اسیر هنرم و زین رفتن بوجا پشیمانم

کجا خواهد رساندن پر فشانای مرغ بسمل را

بایران میرود نالان کلیم از شوق همراهان

بیای دیگران همچون خرس طی کرده منزل را

ز شوق هند زان سان چشم حسرت در قفا دارم

که روهم گر براه آرم نمیبهنم مقابل را (۱)

در بار سلاطین هند بتقلید در بار پسادشاهان ایران در این عصر مرکز
شعرا بوده و شعرا غالباً با دست خالی از ایران به هندوستان مسافرت نموده
و با نعمت بی گران و ثروت بی پایان بوطن خود مراجعت مینموده اند.

میتوان گفت در عصر صفوی سلاطین هند در باره احسان بشعرا راه
افراط را پیموده و بسا شده شاعر گمنامی را برای گفتن يك قصیده مبلغ
گزافی صله میدادند مثلاً صاحب تاریخ خطی صفویه در شرح حال (میرزا
محمد صالح) که یکی از شعرای گمنام عصر صفویست و حقا هم باید
گمنام باشد چه بگفته صاحب همین کتاب با اینکه این شاعر در سن ۵۵
سالگی ابیات مدرنش از سی و پنج هزار متجاوز بوده است ولی معذالک
از چند شعر نمونه که از او نقل میکنند مانند این اشعار:

عکس روی آن بت در گان سیه از شش جهت

نور و ظلمت راز شوخی بسته راه از شش جهت

چشم طوفان زای ما را دل ز حسرت میپسند

گر کنی انداز می آرم گواه از شش جهت

از فروغ عارضت عالم تجلی زار شد

ای نثار پر تو حسنت نگاه از شش جهت

معلوم میشود این شاعر بیچاره هم دوچار همان خیال بافیها و یاوه گوئیهای
شعرای عصر صفوی بوده است:

همین شاعر که امروز ما اشعارش را توجه ننموده و از نظر دور
می افکنیم در دربار (عبدالله قطب شاه) اعتباری بسزا داشته و برای
قصیده که در مدح این قطب شاه گفته سیصد تومان تبریزی صله گرفته
است صاحب تاریخ خطی صفویه در باره این شاعر مینویسد

«میرزا محمد صالح بحسب تقدیرات ربانی بولایت حیدر آباد افتاده در
خدمت شهریار خدا آگاه عبدالله قطب شاه اعتباری که بزرگان دانش
سرمایه حیات شما رند یافت

و در آن اوان در مدح آن بزرگ قصیده انشا نموده مبلغ سیصد تومان
تبریزی از خزانه عامه انعام یافت و هم در آن اوان در سلك عمال آن
بلند اقبال بخطاب امین الملکی مخاطب گردیده انسلاک گرفت (۱)
در نتیجه عدم تشویق سلاطین صفوی عده زیادی از شعرای معروف
ایران برای کسب جاه و جلال و بدست آوردن مال و متاع دنیوی به هندوستان
مسافرت نموده و چنانکه گفتیم آرزوی رفتن به هند در نهاد هر شاعر ایرانی
بوده است.

دسته دیگر از شعرای عصر صفوی را مو بینیم که بواسطه علمی از رفتن
به هند چشم پوشیده ولی در ایران هم نمانده و بمالك دیگر رهسپار شده اند
منجمله از این شعرا سجایی استرابادی است که تا زمان شاه عباس کبیر
در قید حیات بوده و باختلاف تذکره نویسان در سال ۱۰۱۰ و یا ۱۰۲۱ دار
دنیا را وداع نموده است.

سجایی اصلا از مردم اسیر آباد وای در زمان شاه طهماسب صفوی

بمنجف اشرف مهاجرت نموده و مدت چهل سال در آنجا بوده است
اشعار سجایی مشتمل بر غزل و عده زیادی رباعیست و بعضی عده رباعیمای
او را شش هزار دانسته اند سجایی بیشتر بواسطه رباعیاتش مشهور است
و من جمله از رباعیات او این رباعی است که اغلب در ضمن رباعیات
خیام ضبط کرده اند :

د نیا که در او ثبات کم می بینم در هر فرحش هزار غم می بینم
چون کهنه رباطی است که از هر طرفی راهی بیبا با ن عدم می بینم (۱)
از شعرائیکه در عصر صفوی از ایران مهاجرت نموده یکی حکیم
(ابوطالب تبریزی) و دیگر (محمد رضا تبریزی) است که هر دو مسکن
خود تبریز را رها نموده و بآسیای صغیر رفته اند. نصر آبادی در تذکره
خویش شرح حال این دو را نوشته و اشعار زیر را از حکیم ابوطالب نقل
کرده است :

در فرقت تو زنده نه از سخت جانیم
جان از کمال ضعف نیاید بلب مرا

طالب نداشت تاب نگاه تو روز وصل
پوشیده چشم و دادن جان را بهانه ساخت

دل را کی آن طاقت بود کز فکر جانان بگذرد
با یک جهان لب تشنگی از آب حیوان بگذرد

من راه هجران را بخود هر گز نپیدادم ولی
آتش ره خودوا کند چون در نیستان بگذرد (۱)

سلاطین صفوی و مرثیه سرائی و مدیحه گوئی در باره ائمه اطهار *

از خلال سطور گذشته و مخصوصاً مطالبیکه در باره قسمت اول
نژاد علان تنزل و انحطاط شعر فارسی در عصر صفوی ~~مکتفیم~~ معلوم
گردید که سلاطین صفوی با شعر و شعرا سرو کاری نداشته و تنها
توجه آنها به علماء مذهب و احکام مسلک شیعه بوده است. بخصوص آنچه
در باره مسافرت شعرای ایران به هندوستان گفته شد بخوبی این امر را
ثابت مینماید. صاحب سفینه خوشگو (نسخه خطی دانشکده معقول
و منقول) در باره ابو القاسم متخلص به (امری) که از معاصرین و
مداحان خاص شاه طهماسب بوده مینویسد وی پس از آنکه مدت سی
سال مداحی این پادشاه را نمود عاقبت بمحبس افتاد و در آنجا ~~کو~~
گردید و این رباعی را در وصف حال خود گفت:

نخل قدم راست بار شپش
هر سر موی او هزار شپش
آستین را اگر بر افشانم
میرود تا بقند هار شپش

حاصل سخن اینکه سلاطین صفوی از غزل و شعر عرفانی و مدیحه سرائی
اعراض داشته و فقط از اقسام مدح بمدیحه سرائی در باره ائمه اطهار
و مرثیه گوئی توجه داشته اند.

یکی از وسائل ترویج مذهب بعقیده آنها تشویق و احسان شعرای
مرثیه گو و کسانیکه راجع بمدح ائمه اطهار شعر میسروده اند
بوده و بنا بر این مرثیه گوئی در این عصر بمحتمل کمال خود رسیده و شعرای صاحب
قریحه و ذوق استعداد خود را در این فن بکار بردند و شاهکاری مانند دوازده بند محتشم
پدید آمده است اول کسیکه از سلاطین صفوی بشعر دستور مرثیه سرائی و مدیحه
گوئی در باره ائمه اطهار را داد شاه طهماسب اول است. آقای پژمان در
شرح حال مسیح کشانی (شماره ۷ سال ۱۳ مجله از معان) مینویسد: «
محتشم نیز بتقلید ۷ بند حسن کاشی که در آنوقت شهرنی عظیم داشته
دوازده بند معروف خود را در تعزیت حضرت سیدالشهدا بنظم در آورد
و بدربار شاه طهماسب فرستاد و چون اشعارش بی اندازه زیبا و لطیف
بود مورد نظر سلطنت واقع شد و از این رو محتشم طرف توجه شاه
قرار گرفت.»

از این وقت است که باب جدیدی بر شعر او کسافیکه صاحب قریحه بودند
باز گردید و بتقلید محتشم شعرای دیگر بمرثیه گوئی و مدح ائمه اطهار
پرداختند و جمیع شعب شاعری بر طاق نسبان گذاشته شد. بیشتر خوانندگان
در تکایا و مجالس روضه دوازده بند محتشم را دیده و بخاطر دارند.
(زبان تشنگان هنوز بعیوق میرسد - آواز العطش ز بیابان کربلا) یکی
از اشعار دوازده بند است علت انتخاب محتشم ستاره عیوق را برای اینست که
بر حسب عقیده پیشینیان عیوق سقاره ایست که اگر کسی در موقع عطش
در مقابل آن ایستاد تشنگی از او رفع میشود و بدین مناسبت محتشم ستاره
عیوق را ذکر کرده است.
بازی شعرای عصر صفوی از پیروی قصباید بلند عنصری و خلاق المعانی

گمال الدین اسمعیل و غزلات زیبای فرخی و غزلیات بی نظیر سعدی و حافظ
خود داری نموده و آنقدر مرثیه و مدیحه سرائی دودمان رسول اکرم گفته
شد که رفته رفته آن شیوه نیز مبتدل گردید و کار مدیحه سرائی بجای رسید
که (زلالی خویشاری) ملوک الشعراى شاه عباس بزرگ بواسطه این شعر:
اگر دشمن کشد صاغر و گر دوست

بطاق ابروی مر دانه اوست .

که در مدح حضرت امیر گفته و هم و زنت خود طلا در یافت
کرده است (۱)

شاه عباس کبیر (ملاشانی) که یکی از غزوات حضرت امیر را بنظم در
آورده بزرگشیده است و ملا لطفی در این باب میگوید :

شاه از کرم جهان منور کردی

ملک دل عالمی مسخر کردی

شاعر که بخاک ره برابر شده بود

بر دشتی و برادر زر کردی

از فرد دوم شعر معلوم میشود شاعر در این عصریکه ما از آن گفتگو
میکنیم چقدر حقیر و پست بوده و بگفته ملا لطفی با خاک راه یکسان و برابر
بوده است و اگر این غزوه را بنظم نیاورده بود باز برابر نشده و بهمان
پستی و خاک نشینی باقی میماند. (۲)

صاحب تاریخ خطی صفویه در شرح حال میر سیدعلی متخلص بقائع
مینویسد وی در سن ۳۰ سالگی دوازده هزار بیت شعر در مدح ائمه اطهار
سروده است. (۳)

سابقاً اشاره نمودیم شاه طهماسب هجدهم کاشانی دستور داد که در

(۱) مقدمه دیوان هائف بقلم آقای اقبال

(۲) تذکره نصرآبادی ص ۸

(۳) تاریخ خطی صفویه ورق ۶۷۱

عوض مدیحه سرائی در حق ما بمدح ائمه اطهار بپردازد از اینرو شعرا در مدح ائمه و مخصوصاً حضرت امیر الشعار بسیار سرودند و عده زیادی از شعراء غزوات حضرت رسول و علی ابن ابیطالب را بشر در آوردند. شعرای عصر صفوی در اجرای دستور پادشاهان و بمقتضای (احسن الشعر اکذبه) راه اغراق و مبالغه را پیموده و کار را بجائی رسانیدند که از گفتن هر نوع دروغی درباره ائمه اطهار خودداری ننموده و آنرا جایز دانستند
میرزا محمد مجذوب که بگفته صاحب کتاب تاریخ صفوی بیشتر اشعارش در حق ائمه معصومین است و در فن شاعری زبردست بوده، در مدح علی ابن ابیطالب میگوید:

مجنوب چون معامله حشر با علی است

من ضامن تو تا بتوائی گناه گشت

شاعر دیگری موسوم بمیر عبدالحق متخلص به (صفی) در مدح امیرالمومنین

این رباعی را گفته:

در مرتبه علی نه چو نست نه چند

در خانه حق زاده با قیال بلند

بی فرزندی که خانه زادی دارد

شك نیست که باشدش بجای فرزند. (۱)

چون سیاست صفوی در پیدایش و ترویج مذهب تشیع بود شعرای این عصر بیشتر مدیحه سران را تخصیص به حضرت علی داده و درباره امام علی ابن ابیطالب اشعار غلو آمیزی سروده اند و از اینرا افکار و عقاید بیجائی در مذهب شیعه وارد شده است.

شعر زیر را که حاج شاه باقر کاشانی در مدح علی ابن ابیطالب گفته

بهترین نمونه عقاید مردمان عصر صفوی است:

آنها را که بلافتی خدا کرد ثنا

مخلوق چگونه اش توان کرد ثنا

مرثیه ها و مدیحه سرایندهای این عصر نیز تحت تأثیر سبک نامطالع
هندی واقع شده و بلکه چون اینگونه اشعار طرف توجه سلاطین و بزرگان
بوده شعرا در مضامین آن بیشتر اعمال نظر و فکر نموده و هر روز دنبال مضمون
بدیع و ناز و رفته و همان استعارات و تخیلاتی را که در غزل و قصیده آورده در
اشعار مذهبی نیز ذکر کرده اند میرزا ابوطالب نامی متخلص به جناب از شعرای
عصر صفوی بوده و بیشتر قصائده در مدح ائمه اطهار است. منجمه از اشعاری
که در مصیبت خانم قیامت حضرت زهرا گفته این شعراست که بهترین نمونه
سبک هندیست:

گر بیاید در حریم حرمت او بی حجاب

میشود خط شعاعی میل چشم آفتاب (۱)

۴ - هر يك شدن استعمال قواعد و قوانین زبان فارسی *

اساس و علت عمده از بین رفتن استعمال قواعد و قوانین زبان
فارسی را در عصر صفوی باید همان فتنه مغول و اختلاط ابراهیمیان با نژاد
زرد دانست که در نتیجه اختلاط زبان فارسی با ترکی نریسندگان
فارسی قواعد زبان خود را از دست دادند بخصوص زمان صفویه که خلطه
و آمیزش این دو زبان روز بروز زیاد گذاشت و حتی اغلب اصطلاحات
درباری و لشگری بزبان ترکی معمول گردید. از باب مثال میتوان کلمات
زیر را که اسامی اشخاص بزرگ درباری بوده و در عصر صفوی معمول شده
ذکر کرد :

۱ - زنکان قورچی سی (رئیس رکابداران شاه)

۲ - قلیچ قورچی سی (کسیکه شمشیر شاه را نگاه میدارد)

(۱) سفینه خوشگو نسخه خطی مدرسه سپهسالار

- ۳- اریاج قورچی سی (کسیمکه تیر و کمان شاهرا حمل میکنند)
- ۴- ایشیک آقاسی باشی (بمنزله رئیس بزرگ تشریفات)
- ۵- دیوان بیکی (کسیمکه ناظر کل عدلیه است)
- ۶- قابوچی باشی (رئیس در بانان)
- ۷- تو شمال باشی (ناظر مطبخ شاه)
- ۸- ادن دار باشی (کسیمکه انبار هیزم دست اوست)

اصولا کلمه قزلباش که بمعنی (کلاه قرمز) است و بقشون صفویه گفته میشده کلمه تر کیست . تمام درجات قشون در زمان صفویه تر کی بوده مثلا (عین باشی) بفرمانده یک هزار نفر گفته می شده . (یوزباشی) بفرمانده یکصد نفر .

(اون باشی) بر رئیس ده نفر . (قوللر آقاسی) بسردار غلامها - (نقنگچی آقاسی) بر رئیس وسردار نقنگچیان (۱)
در نتیجه روابط بیش از پیش دولت ایران بادولت عثمانی وزدو خورد های دائمی که از ابتدای تأسیس دولت صفوی، بین این دودولت موجود بود، زبان فارسی بیشتر از اعصار سابق تحت نفوذ زبان ترکی واقع گردید و میتوان گفت بیشتر رواج زبان ترکی در آذربایجان مربوط بزمان صفویست نه مربوط بزمان مغول و سلجوقیان چنانکه بعضی تصور نموده اند زبان ترکی در عصر صفوی بی اندازه در زبان فارسی نفوذ پیدا کرد و سلاطین صفوی خود غالباً بزبان ترکی گفتگو میکردند و حتی باین زبان شعر میسرودند و قشون آنها نیز که بیشتر از قبائل ترک بودند بزبان ترکی تکلم مینمودند

از این وقت است که بیشتر الفاظ مناصب دولتی از قبیل قزلباشی، یوزباشی، نه باشی، ایشیک آقاسی تبدیل بزبان ترکی شده و اغلب شغل‌های مهم ممالکتی مخصوص ترکیها بوده است.

فقط مستوفی الممالک و منجمان و مستوفیان از میان فارسیان انتخاب میشدند.

روپهرفته اینگونه امور باعث گردید که در عصر صفوی عده زیادی از شعرای فارسی بزبان ترکی شعر سرایند و از طرفی شعر فارسی در ادبیات عثمانی نفوذ زیاد نماید.

اسامی رؤسای مهم قشون که ارکان قزلباش بشماره میرفتند مانند (روملو)، (شاملو)، (موسیلو)، و غیره ترکی بود شعار قزلباش (قشون صفویه) در میدان جنگ این عبارت ترکی بوده است: «تریز اولدیغم صدقه اولدینم پروم. مرشدم.» (۱)

عده زیادی از شعرای عصر صفوی ذواللسانین بوده و بهر دو زبان فارسی و ترکی شعر گفته اند

و همان قسمیکه اشعار فارسی آنها رایج و مداول بوده اشعار ترکی آنان نیز در دست مردم شایع بوده است و حتی جمعی از تذکره نویسان عصر صفوی در نتیجه استقبال مردم از اشعار ترکی، مضبوطه آنها پرداخته و در کتب تذکره خویش مدون ساخته اند.

صاحب تاریخ خطی صفوی در باره میرزا صالح شیخ الاسلام که از شعرای این عصر بوده مینویسد: «اشعار ترکی و فارسی ایشان در بلاد ایران بهشت نشان شهرت تمام دارد» (۲) منجمله از اشعار ترکی که از این شاعر

(۱) تاریخ ادبیات برون جلد ۴ ص ۱۱.

(۲) تاریخ خطی صفوی ورق ۱۷۵

نقل میکنند اینست:

(کمینه اچمنی قاپومی ۰۰۰۰)

ظاهراً اول کسیکه در عصر صفوی بگفتن شعر بزبان ترکی پرداخته
 شاه اسماعیل صفوی است که بنا بگفته صاحب تذکره تحفه سامی وی اشعار
 بسیار بزبان ترکی گفته و در هر دو زبان تخلص (خطائی) داشته
 است (۱)

در نتیجه خلطه و آمیزش زبان فارسی با ترکی زبان ترکی در ادبیات و
 اشعار فارسی عصر صفوی نفوذ بسیار نمود و چنانکه اشاره نمودیم جمعی از
 شعرای فارسی گوی این عصر ذواللسانین بوده و فارسی و ترکی هر دو شعر
 گفته اند این شعرا بنوبه خود در شعر و ادبیات زبان ترکی نفوذ نموده و تا
 اندازه ادبیات زبان ترکی را تحت تأثیر خود قرار داده اند گپ راجع
 بشوکت بخارائی متوفی (۱۰۰۷) مینویسد اختری بود که شعرای عثمانی را
 بیش از نیم قرن راهنمایی میکرد و نیز بگفته گپ (عرفی شیرازی) و فیضی
 دکنی (در ادبیات عثمانی صاحب نفوذ محسوب میشوند .

برون در تاریخ ادبیات خود مینویسد: شوکت بخارائی از این جهت قابل
 ذکر است که در عثمانی مشهور گردیده و در ادبیات ترک نفوذی عظیم داشته
 است و نیز ادوارد برون بقل از تاریخ گپ مینویسد: عرفی شیرازی و فیضی
 دکنی یکی پس از دیگری در شعر عثمانی نفوذ کامل پیدا کرده قائلان به آنها
 شده اند و راجع بآن اساتید منتقدین عثمانی مطالب بسیار نوشته اند » ۲

در نتیجه این نفوذ ادبی بوده است که سلطان عثمانی بفارسی شعر گفته و
 نیز شعرائی در عثمانی بوده اند که باینکه مولد و منشأ آنها مملکت عثمانی
 قدیم بوده و در قلمرو ترکها زندگی میکردند و با وجود این بفارسی شعر

(۱) تحفه سامی ص ۹

(۲) صفحات ۱۹۱ و ۱۷۶ و ۱۳۲ ترجمه تاریخ ادبیات برون

سروده اند میرزا محمد رضا مشهور بچلمپی باینکه مولدش شهر قسطنطنیه بوده ولی بیشتر اشعار خود را بزبان فارسی گفته است. اتفاقاً وقتی اشعار او را باشعرای فارسی زبان عصر صفوی مقایسه میکنیم، میبینیم کمتر تحت تأثیر و نفوذ سبک هندی واقع شده و اشعارش روانتر و پرمغز تر است اگر اشعاری را که چلمپی در توحید گفته با اشعار توحیدی عرفی شیرازی مقایسه کنیم معلوم میشود چه قدر اشعار شاعر ترک روانتر و بذهن نزدیکتر است. مطلع اشعار توحیدی چلمپی این است:

ای مهر تو را در دل هر ذره خیر ها.

وی یافته هر ذره زمهر تو نظرها «۱»

شعر فارسی با اندازه در عثمانیان نفوذ نموده بود که سلطان سلیم پادشاه عثمانی بزبان فارسی شعر میگوید در تحفه سامی سلطان سلیم رادر ضمن سلاطینی که بفارسی شعر گفته اند نام برده و برای او عنوان خاصی قرار داده و این شعر را از او نقل میکنند:

این سفر کردن و این بیسرو سامانی ما

بهر جمعیت دلهاست پریشانی ما «۲»

در تاریخ شاعری عثمانیان گیب ازدیوان فارسی سلطان سلیم سخن رانده و بنقل برون مینویسد: دیوان مذکور تو سط مر حوم (پول هرن) در برلن چاپ شده است «۳»

سلطان سلیم پسری بنام سلطان سلیمان داشته که او هم بزبان فارسی شعر میگفته است و در تذکره تحفه سامی برای سلیمان هم عنوان خاصی قرار داده و این شعر را از او نقل میکند:

(۱) تاریخ خطی صفوی ص ۱۷۹

(۲) تذکره تحفه سامی ص ۱۹

(۳) ترجمه تاریخ برون ص ۹

دیده از آتش دل غرقه در آبست مرا

کاز این چشمه ز سر چشمه خرابست مرا

سلطان سلیمان علاوه بر آنکه خود بفارسی شعر گفته است در دربار او نیز شعرای فارسی گوی میزیسته اند و منجمله شاعری بوده است با سم (خواجه مولانای اصفهانی) و در منشآت فریدون بیک بنقل ادوارد برون قصیده فارسی در تهنیت سلطان سلیمان از او نقل می‌کند که مطلع قصیده اینست

الا ای قاصد فرخنده منظر
نیا ز م بر سوی شاه مظفر

سلطان سلیمان نیز در دربارش شعرای فارسی گوی میزیسته اند. منجمله امینی نامی بوده است که قصیده در جلوس سلطان سلیمان گفته است که از هر مصرعش همد (۹۲۶) که تاریخ جلوس سلطان سلیمان است بدست می‌آید و شعر زیر یکی از اشعار آن قصیده است

بداده زمان مملکت کامرانی

بکاموس عهد و سلیمان ثانی

شاعر دیگری بنام (نیازی) بوده که قصیده بفارسی راجع بفتح جزیره «ردس» بدست سلطان سلیمان گفته که مطلعش اینست

در اول جلوسی بوی سر فرازی

دوم فتح اردس الا ای نیازی

این مطلع دارای خصوصیتی است و آن اینست که مصرع اول ماده تاریخ جلوس سلطان سلیمان است که (۹۲۶) باشد و مصرع دوم تاریخ فتح ردس است (۹۲۹)

از شعرای دیگری که در دربار سلطان سلیمان میزیسته اند قاضی عطای دازی است. وی از شعرای فارسی گوی دربار سلطان سلیمان بوده و پس از لشکر

کشی با آذربایجان و عقد صلح بین او و شاه اسماعیل در سال ۹۶۹ این شاعر قطعه

ذیل را انشا نموده است:

شکر خدا کز کرم کرد گار
قایم اقبال در این کهنه دیر

مشتلق صلح شهاب جهان
داد و فکند آتش حسرت بغیر

ضابط ایام چو تاریخ صلح جست
خرد گفت که الصلح خیر است

سبک شعر فارسی در عصر صفوی و یا سبک معروف سبک هندی
قبل از آنکه از سبک شعر فارسی در عصر صفوی که معروف بسبک
هندیست گفتگو نمایم، ناچاریم چند سطر از مبدء پیدایش و خصوصیات این
سبک و اینکه چگونه این سبک در شعر فارسی پدید آمد گفتگو کنیم .
مسلم است که سبک هندی قبل از عصر صفوی یعنی از اواخر تیموریان
وارد ادبیات فارسی شده و شعرای فارسی گوی کم و بیش باین روش شعر گفته
اند منتهی بشدت و ظهوری که در شعر فارسی عصر صفوی دیده میشود
نبوده است .

شعر مولود افکار و احساسات و تخیلات بشریست و تا اندازه محیط و
زندگانی شاعر در طرز فکر و شعرا و دخالت دارد.
اگر شاعر در حالت غم و اندوه باشد افکار شعری که از او
تراوش میکنند زمینه غم و اندوه در آنها نمایان است و بالعکس اگر
در حالت شادی و طرب باشد افکارش فرح آور و بالنتیجه الفاظ و کلمات
که مظهر افکار اوست و در قالب شعر در آمده فرح انگیز است .

با این مقدمه معلوم میشود که از افکار و تخیلات شاعر بحالت روحی
او میتوان پی برد و میتوان دانست که شاعر در چه حالت و در چه
موقعی شعر را گفته است و حتی بعضی از دانشمندان مدعی هستند

از روی گفته های شاعر و نویسنده بادوار مختلف زندگانی او نیز میتوان پی برد.

در نیمه اول قرن هفتم هجری از طرف مشرق بلای هولناکی بسر زمین ایران نازل گردید که با گذشتن مدت چند قرن اثرات مادی و معنوی آن برای همه کس محسوس بود و نه تنها این بلای هولناک نفوس بیشمارى از مردم ایران را از بین برد بلکه ادبیات و علوم و فلسفه را که ایرانیان چندین قرن بود پدید آورده بودند محو و نابود ساخت. این بلای هولناک طایفه مغول بود که شهرها و آبادیها و نفوس و تمام زندگانی مادی و معنوی مردم این سر زمین را بباد فنا داد و آنچه را که در قرون متمادی تهیه کرده بود بگرته این طایفه خونخوار دست خوش حوادث کرد. در جزو تغییرات و انقلابانی که در این واقعه برای مردم ستمدیده ایران رخ داد، دیگر گون شدن عقاید و افکار آنها بود که بنحوی روح یأس و بی آلاشی بدینا و مافیها برای آنها دست داد که دیگر کسی حتی بفرنگر زندگی روزانه خود هم نبود.

در نتیجه انقلاب فکری طرز تفکر و علوم و ادبیات عوض شد و عقاید جدیدی جای آنها را گرفت. این تغییر و انقلاب چنانکه اشاره نمودیم در تمام شئون اجتماعی مردم رو داد ولی آنچه موضوع سخن ماست انقلاب و تغییر است که در شعر فارسی پدید آمده است.

فته مغول علاوه بر تغییر افکار و عقاید مردم ایران زبان و علوم ادبی خاصه اصول نحو و صرف زبان فارسی را نیز از بین برد و قسمت عمده کتب فارسی و نوشته های ائمه لغت و اشعار اساتید را محو و نابود گردانید. و این قضیه باعث شد که کار زبان فارسی رو به انحطاط نهاد

و رفته رفته زبان فارسی و اطلاع بر موز و امثال و دقایق آن فراموش شد و در نتیجه فتور و سستی بسیاری در نظم و بشر پدید آمد.

در قرن هفتم و هشتم هجری باز از بقایای اعصار قبل چند نفری که تا اندازه بزبان فارسی آشنا بودند پیدا میشد و لی از قرن هشتم به بعد قواعد زبان فارسی بکلی متروک گشت و کم کم زمینه برای پیدا شدن سبک جدیدی در ادبیات فارسی مهیا شد.

در اواخر قرن نهم هجری مجلس ادبی (امیر علیشیر نوائی) این سبک جدید را بطهور آورد و شمرائی مانند اهل شیرازی و خواجه اصفی و میرشاهی و بابا فغانی اشعار خود را باین سبک سرودند.

بنابر این در ابتدای عصر صفوی سبکی مهیا و موجود برای تقلید شعرای این عصر بود و شعرای عصر صفوی چون سبک جدید را موافق عقیده خود یافتند بدون درنگ و تأمل آنرا گرفته و به تکمیلش کوشیدند و چون بیشتر گویندگان این سبک بعداً مقر خودرا هندوستان قرار دادند لذا این سبک، بسبک هندی معروف شد.

سبک هندی و خصوصیات آن - در سبک هندی شعرا بیشتر با بند خیال بافی و آوردن استعاره و مجاز و کنایات بارده و معانی پست بوده اند.

و در اثر عدم اطلاع از قوانین زبان فارسی و آشنا نبودن بنحو و صرف آن، غالباً شعرها نمیکه باین سبک گفته شده مشتمل بر ترکیبات غلط و از حلیه بلاغت و زیبایی عاری و برهنه است.

ارخصوصیات سبک هندی آوردن مضامین و معانی و استعارات و تخیلات دور از ذهن است که کمتر ذوق سلیمی میتواند آنرا قبول کند برای نمونه مختصری از اشعار شعرای این دوره را که اعمال سبک

هندی در آن واضح و هویداست در اینجا نقل میکنیم:

ناذر شیرازی

وی معاصر شاه عباس ثانی بوده و قصیده زیر را که چند شعرش نقل می شود در مدح این پادشاه گفته است

اگر عباس ثانی رخس قهر از جابر انگیزد.

بتر کستان زنداتش که دود از هند بر خیزد

در آن گرمی زعین روم جوشد آب شیرینش

چنان که دود آتش آب چشم مردمان ریزد

بس آنکه بهر تعمیر سواد آن سیه روزان

ز نقش مهر مهرش نورو ظلمت باهم آمیزد

ایضاً

گرمی نظاره آفت ماه طلعت را ببین

شو خ چشمی های خورشید قیامت را ببین

خون مستان را چو ماه عید می آرد بجوش

گو شه ابروی شمیر شهادت را ببین

میر منصوره متخلص بهاشق

هر که بسیر گلشن آغوش می روم

در يك قدم دو مرتبه از هوش می روم

از بس نشات ناوك او هست بر تنم

دشمن گمان برد که زره هوش می روم

«وله ایضاً»

«رباعی»

قومی پس تر طایفه پیش ترند .

یاران عزیز آنطرف بیش ترند

آفاق زیکدیگر جگر ریش ترند

در غربت مرگ بیم تنهایی نیست

میرزا هادی رمزی

* غزل *

بیا که بیتو بدل مردم از جفا سنگست
 نفس بشیشه نازک مزاج ما سنگست
 ز بسکه سنگ ز طفلان بچشم زار آمد
 حصار هافیت اکنون بدور ما سنگست
 نیافتیم که پایان در دیار کجاست
 بنای کوه که دانست تا کجاست سنگست
 شکسته تر شوم دل چه صافتر گردد
 بیا که بی تو در آئینه ام صفا سنگست
 سوار باش بچمازه جنوب رمزی
 که زیر پای همه خار و پیش ما سنگست
 مهر را ابراهیم متخلص باد هم
 قصیده

سخت میماند بماء من در اوج دلبری
 گرم می آید بچشم آفتاب خاوری
 نه غلط کردم که چشم اشتباهی کرده است
 ماه من کی سرفرود آرد بپرخ چنبری
 نغمه سر کن چه حاجت دف بر آتش داشتن
 شعله او از دف را میکند آتشگری
 کیستم من خازن گنجینه عین الیقین
 کیستم من پادشاه کشور دانشوری

اهل دل هر چند ابراهیم و قشتم خوانده اند

در دل آذر دارم از مهر بتان آذر ی

در عصر صفوی آوردن مضامین دقیق و دور از ذهن بهجائی رسید

که فن جدیدی در شعر با اسم لغز و معنی بوجود آمد

از خصوصیات دیگر سبك هنری آنستكه شاعر در مقابل معشوق

یا ممدوح در خود یکنوع انحطاط ذاتی میبیند و در شعر خود را بسبك و

و گریه تشبیه میکند و ممدوح را بمرتبه الوهیت میرساند.

بعقیده بعضی از نویسندگان این حالت یکی از آثار شوم تسلط مغول

و نشر تصوف است. (۱)

اول دفعه كه این نوع ذلت و خواری در مقابل معشوق زیاد دیده

می شود در اشعار (هلالی جغتائیست) كه بیشتر غزل های او مشتمل بر يك نحو

عبودیت و بندگیست كه اساتید قدیم از آوردن اینگونه امور در اشعار خود

اجتناب داشته اند. مثلاً در غزلی كه باین مطلع شروع می شود :

دم آئبر كه مرا عمر بسر می آید

گر تو آئی بسر عمر دگر می آید

میگوید :

شب ز فریاد هلالی سگت افغان برداشت

كاین چه غوغاست كه شب تا بسحر میبینم

و یا در غزل دیگر میگوید :

بامیدی كه در پای سگانت جان بر افشانم

هلالی نقد جان در آساقین بر آستان آمد

و نیز گوید :

مرا بنحواری ازین درمران بسان هلالی گذار تا چوسگان بر در سرای تو میرم

هلالی در شعر زیر خود را گدای کوی معشوق دانسته گوید :

چون هلالی گو شه چشمی گدائی میکنم

که گهی سوی گدای خود نگر سلطان من

در جای دیگر هلالی از خداوند تمنی میکند که خاک پای معشوق باشد :

روزی که عمر خویش هلالی دهد بباد

میخواهد از خدا که شود خاک پای تو

هلالی در این شعر خود را از کمترین سگن معشوقش دانسته میگوید

تا هلالی را شمردی از سگان کمترین

هیچکس دیگر نمیبیند بچشم کم در او

در جای دیگر هلالی خود را کمتر از خس و خاشاک در خانه محبوب

دانسته میگوید :

خود را خس و خاشاک درت گفت هلالی

تحقیق نمودیم بسی کمتر از آن بود (۱)

از این قبیل اشعار در دیوان هلالی زیاد است و گمان می کنیم

برای نمونه همین قدر کافیست .

مسیح کاشانی در عریضه منظومی که پس از فوت پدرش نزد شاه

عباس کبیر فرستاده خود را سگ آستان شاه دانسته مینویسد :

سگ این آستان آن پیر رنجور که بود از شهر بند عافیت دور

بسی شرمندگی در بندگی داشت چنان کز زندگی شرمندگی داشت
ملا امان الله نامی از شعرای قزوین قطعه دارد که ملاحظه اینست
مرا توفیق ده یارب که بوسم آستانش را

کشم در چشم خود خاک کف پای سگانش را
شرف الدین علی بافقی که صاحب تذکره تحفه سامی درباره اش
مینویسد: «وی در ملک سخن وری و طلاق بیان سحران زمان، اگر جواهر
آبدارش حلل ابکار افکار را ترجیع کنند رواست و اگر فصیحای بلاغت انتها
سبجه سانه دست بدست گرداند بجاست»

کار دقت معنی و نازکی خیال را بجائی رسانیده که میگوید
نخواهم بگذردسوی چمن باد از سر کویش

که ناگه بوی او گیرد گل و غیری کند بویش
نخواهم شمع من کرا یش هر آنچمن باشد

هوس دارم که همچون روشنی در قلب من باشد (۱)
غزل زیر از اهلی ترشیزی یکی از شعرای معروف عصر صفویست
مراتا جان بود از مهر آن مه بر ندارم دل
که جان دادن بود آسان و دل برداشتن مشکل
چو آیم جانب کوی تو صد منزل یکی سازم
و گر بیرون روم در هر قدم صد جا کنم منزل
مرا گویند مشکلهای عشق از صبر بگشاید

اگر بودی مرا صبری نگشتی کار من مشکل
کسی کو بر لبم آبی چکاند نیست بزدیده

ز بخت بد شود آن هم بصد خون جگر حاصل
چو آب زندگی گر بگذری بر خانه مشتاقان

همه چون سبزه از مهر تو بردارند سراز گل

اگر داری سر سو دای اواز سر گذر اهلی

و گریه وند از خواهی نخست از خویشتن بگسل

برای اطلاع بیشتری از مضامین خاص اشعاریکه بسبب هندی سروده شده بهتر آنست خوانندگان بدو ارباب و تدکره های شعرای عصر صفوی مراجعه فرمایند چه اگر بخوایم بنقل نمونه های مختلف این سبک پردازیم سخن بطول میانجامد و از موضوع گفتار ماسخارج میگرد

شعراى عصر صفوى بگفت انواع شعر قادر بوده و همه قسم شعر را از غزل و قصیده و رباعی و قطعه و قصیده و مثنوی سروده اند بخصوص وزن مثنوی ملای رومی و تقلید مثنویهای دیگر و بحر خسرو و شیرین اشعار زیاد گفته اند مثنوی زیر دز بحر خسرو و شیرین از اشعار (میرزا محمد اکبر) فرزند آقا میرزای دولت آبادی که در زمان شاه عباس کبیر میزیسته نقل میشود

بزم آراستن خسرو و شیرین

لبش بوسید و گفت ای غیرت حور	بده نقل شراب از پسته شو ر
رخ شیرین ز خجلت لالگی کر	عرق بر گلستانش ژالگی کرد
بلب دزدی دهان را غنچه گون کرد	دهان غنچه را یکبارہ خون کرد
نه بوسه صد کتاب گفتگو بود	کلید فتح چندین آرزو بود
بهش یاری دل شیرین چو پرویز	چو بیمار از هوا میبرد برهیز
بدل از خامه بی اختیار ی	نو شمه نسخه پر هیز کاری
ولی هنگام می خواری و مستی	نبود از بوسه لب را تنگ دستی
ز بوسه ساغر لبر یز می داد	شکر در شر بت پر هیز می داد

نصیحت مهین بانو شیرین را

چنانم کرد دل میگرد دایم	که ودای غمت دارد دل شاه
چو آید طفل بی پروا بگاوار	ز غارت کی گذارد غنچه دربار
اسیر خشم و شهوت زشت نامست	شکار سک زنا پاکی حرام است

عشرت کردن خسرو باشی این

دو دل در اضطراب عشق بی تاب

دو آتش غرقه در دریای سیماب

نفس واری چو عمر برق سوزان

که فرصت یافتندی هر دو لرزان

بهم چو آب و شیر آمیختندی

ببوسه خون حسرت ریختندی

طپیدن‌ها که در دل داشتندی

بگوش آواز پا پنداشتی

تنی لرزان و پائی سست رفتار

بجای خود نشستندی دو دلدار (۱)

میرزا محمد متخلص به مجنوب از مردم تبریز مشهوری دارد بنام

(شاه راه نجات) که در ۱۰۶۸ آن را تمام نموده است. این چند شعر

از این مشهوری نقل میشود:

سوخت چون عشقی که در جانی فدا

آتشی اندر نیستانی فتاد

هر نئی شمع هزار خویش شد

شعله چون مشغول کار خویش شد

با دلی پر از شکایت کوه کوه

شعله سان آتش زبانی زان گروه

از شکست دل ترا مملوب چیست

گفت با آتش که این آشوب چیست

دعوی بی معنیت را سو ختم

گفت آتش بی سبب نفرو ختم

هم چنان در بند خود بودی که بوه

اینکه میگوئی نیم با صد نموده

برک نو مهساختی هر نو بهار

با چنین دعوی چرا ای کم عیار

چون حریفان زبانی کج مبارز

همچونی مجنوب برک خود مساز

مرد را دردی اگر باشد خوشست دردی دردی علاجش آتش است (۱)

شعراى عصر صفوى در (ترکیب بند) نیز مهارت داشته و ترکیب بند
زیر از میرزا نورالله متخلص به (ضیاء) نقل میگردد این میرزا نور الله اهل
کفران رویدشت از بلوکات اصفهان و در زمان شاه عباس کبیر و از نویسندگان
دفتر دیوانی بوده است ترکیب بند ایست

ای بت هر زه گر هر جا ئی وی بر آورده سر بر سوا ئی
هر زه گر دی و باده پیمائی عاقبت می کشد بر سوا ئی
بسکه گفتم زبانت من فرسود

چونکند من ندارد سود

گرچه در پاکی تو نیست شکی این نهی داند از هزار یکی
شب اگر با مسیح در فلکی مود نهی اگر ملکی
لب بد گو نمیتوان بستن

از بد او نمیتوان بستن

کی گمان داشتم که آخر کار ننگ و ناموس را نهی بکنار
همه چارو شوی و باده گسار ساده روئی ترا باده چکار
یار هر گس مشو ز بیمغزی

کج منه پا و گرنه میلفزی

من بیچاره مردم از وسواس که تو خود را چرا نداری پاس
حسن خود را ز کس میگیر قیاس گفتمت قدر خو یشتن بشناس

که اگر با فرشته مقرونی

صرفه او میبرد تو مغربی

آنکه پیش نشسته شام و سحر که منم پاك باز و پاك نظر

نکنی عشق پاک او باور که هوس پیشه است و پاک نظر

این همه سعی نیست بیغرضی
هست البته در دلش مرضی

آنکه گوید که در تو مفتونم در تما شای صنع بیچونم
من در این شیوه از وی افزونم اگر این راستست ملعونم
در خواهش برون او واکن
قدرت ایزدی تما شا کن

این هوس پیشگان کام طلب همه دو شاب دل تو شکر لب
با گروهی چنین بزم طرب میکشی جام باده شب همه شب
همه آلوده اند و دامن چاک
چون توان کرد حفظ دامن پاک

شب که در بزم غیر استادی همه کس را برون فرستادی
می کشیدی و مست افتادی خویشتن را بدست او دادی
باتو آن بی ادب چها که نکرد
هر چه میخواست از کجا که نکرد

با چنین کامجوی مطلب دوست رفتن و می کشیدن چه نکوست
ورنه چون باده رفت در رک و پوست بیقین آنچنانکه حالت اوست
داروی بیمشی بکار کند
من ندانم دگر چکار کند

تو که میخواره و باده پرست چه روی چون پیاله دست بدست
نقل و می در اطاعت ما هم هست میتوان خفت پیش ما هم مست

غیرت عشق رفت جامم ده

رخ ز می بر فروز کاهم ده

آنچه میگفتم نه پذیرفتی چون گل از تاب باده بشکفتی

با خس و خار در چمن خفتی نازک و ناموس را دعا گفتی

همه جا این زمان فسانه تست

گوشها جمله بر ترانه تست

در فضای چمن بناله نی با حریفان سقلمه نوشی می

غافل از خود اینچنین ناکی واقف خویش باش گفتم هی

کپنک پوشکان میدانی

در کمین تو اند میدانی

با کسی باده در ایام ممکن مرو و سیر چار باغ ممکن

ور روی زیر پل سراغ ممکن جگر را چو لاله داغ ممکن

با کس آنجا مرو و مگوسه هست

رفتن چون توئی در آن جهل هست

زیر پل منزل خطرناکست مسکن لوطیان بی باکست (۱)

غنچه کانجا رود چو گل چاکست دگر آنجا حسابه باکست

مکن آنجا با استراحت میل

مفکن بار خانه در ره سیل

همر هی با بتان ساده ممکن ور کنی و پل جام و باده ممکن

در داد و ستد گشاده ممکن از تو عیب است این اراده ممکن

تو کجا دلبران شهر کجا

نه که راضی شوی باین سودا

(۱) منظور زیر پل چهار باغست که در زمان صفویه محل تفریح و اجتماع بوده است ،

گر ضیا خاطر ترا آزد
این درشتی و نرمی از حد برد
بیش از این غم نمیتواند خورد
رفت و یوسف بدست گرگ سپرد
آنچه کردی اگر هنوز گمست
هر چه خواهی بکن مرا چه غمست (۱)

در عصر صفوی شعرای شاهنامه گوی نیز میزیسته و اول کسیکه در این عصر بنظم شاهنامه پرداخت (قاسمی) شاعر است که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم به شاهنامه بنظم آورده است و این منظومه ده سال بعد از فوت شاه اسمعیل به اتمام رسیده است.

نمونه از شاهنامه های عصر صفوی

سلیمان ثانی شهنشاه شاه (۲)	بدولت خداوند ایران سپاه
بفرمود تا شیر دست یلی	سپه دار ایران غلام علی
برد لشکری جانب قندهار	جنود عدو را کند تار و مار
بفرمان شاه فلک بارگاه	چه آگاه گشتند ایران سپاه
بجنبید از جا سپه فوج فوج	تو گفتی که فلزم در آمد بموج
سپاهی بکردار تیغ و تبر	بدریای آهن نهان چون شرر
سپاهی تمامی جلادت عمل	همه مشت زن بردهان اجل
سپاهی ز صهبای کین جمله هست	گرفته تمامی سر خود بدست
سپاهی که از خونشان هر سحر	کشیدی قضا ناله الجدر
سپاهی که از جوش ایشان بجنگ	هوا آب گردد شود آب سنگ
سپاهی بکردار غرنده شیر	همه صاحب نیزه و تیغ و تیر

(۱) آتشکده آذر بیگدلی

(۲) منظور شاه سلیمان صفوی است.

همه زینت کشور هست و بود	همه ایلدویم خوی آتش نمود
همه گرد و جنک آورو پیل تن	تپه متن صفت جمله کی صف شکن
بمردی تمامی یل و پهلوان	بروز جدل یگدل و یکزبان
چه فوجیکه از قدرتش روز کین	بجنبش در آید چه کشتی زمین
چه فوجی فرو نترز ریگ روان	همه پای بر جا چه کوه گران
چه شمشیر آنها شود جلوه گر	عقاب حوادث شود بی سپر
فلک خوانده از شهرشان در جهاد	پی دفع عین الکمال ان یکاد
بگملشن اگر مینمودند روی	بخنجر ز گل می گرفتند بوی
روانشد سوی باختر فوج فوج	سپه از پی هم بگردار موج
شد از عکس بیداقهای درفش	هو اسرخ و زرد و سفید و بنفش
نگاهت اگر گل بجنب خطاست	گلستان بدین خوش قماش کیجاست (۱)

شعرای عصر صفوی تنها بگفتن اشعاری باوزان معمول زمان خود
اکتفا نکرده بلکه بتقلید اوزان زبان عرب و زنهای جدیدی در شعر فارسی
معمول داشته اند.

منجمه از این شعرا (شیخ بهائی) معروف است که خود در جلد
اول کشکول مینویسد: این شکسته بسته چند است در بحر جنب که در میان
عرب مشهور و معروف است و در مابین عجم غیر مألوف بخاطر فانر انقر
فقرء بهاء الدین محمد العاملی رسیده و نفعه از نفعات جنوب بر صفحات
حقایق مشعرون او رزیده رجاء واثق است که اهل استمداد دامن عفو بر آن
پوشیده و در اصلاح معایب آن کوشند. اشعار اینست:

ای مظهر دائره امكان
 تو شاه جواهر ناسوتی
 تا کی ز علایق جسمانی
 صدملك ز بهر تو چشم براه
 تا والی مصر وجود شوی
 در روز است بلی گفستی
 ز معارف عالم عقلی دور
 از موطن اصلی نیاری یاد
 نه اشك روان نه رخ زرینی
 یکدم بخود آو بین چه کسی
 زین خواب گران بردار سری
 زین رنج عظیم خلاصی جو
 یارب یارب بکرمی تو
 یارب بنیمی و وصی و بتول
 یارب بعبادت زین عباد
 یارب یارب بحق صادق
 یارب یارب برضا شه دین
 یارب بتقی و مقابا تش
 یارب بحسن شه بر و بحر
 کین بنده مجرم عاصی را
 از قید علایق جسمانی

وی زبده عالم دون و مکان
 خورشید مظاهر لاهوتی
 در چاه طبیعت تن ما نی
 ای یوسف مصر بر آ از چاه
 سلطان سریر شهود شوی
 و امروز ببستر لا خفتی
 بزخارف عالم حس مغرور
 پیوسته بلهو و لعب دلشاد
 الله الله تو چه بیدردی
 بچه بسته دلی و بکه هم نفسی
 میپرس ز عالم دل خبری
 دستی بدعا بردار و بگو
 بصفت کمال و رحیمی تو
 یارب یارب بدو سبط رسول
 بزهدات باقر عالم رشاد
 بحق موسی بحق ناطق
 آن ثامن ضامن اهل یقین
 یارب بتقی و کراماتش
 بهدایت مهدی دین پرور
 وین غرقه بحر معاصی را
 وز بند وساوس شیطانی

وز اهل کرامت خاصش کن	لطفی بنما و خلاصش کن
این بیهوده کرد هوایی را	یارب یارب که بهائی را
ناخوانده ز اوج وفا یک حرف	که بلبه و لعب شده عمرش صرف
در دست هوا و هوس زار است	زین غم برهان که گرفتار است
مانده به زار امل مفتوف	در شغل زخارف دنیی دون
بگشا ز کرم گره از کارش	رحمی بنما بدل زارش
بسعادت ساحت قرب رسان	از پیش مران ز در احسان
سر حلقه اهل جنونش کن	وارسته ز دنیی دونش کن

در نصیحت نفس اماره

چو بشهر خطاکاران برسی	ای باد صبا پیام کسی
وز نفس هوا ز خدا دوران	بگذر بمحلّه مهجوران
کی نامه سیاه خطا کردار	وانگاه بگو به بهائی زار
تا چند زنی تی بپا تیشه	وی عمر تباه خطا پیشه
ای مجرم عاصی نامه سیاه	نا کی باشی بیمار گناه
وز بلاده لهو و لعب، مستی	شده عمر تو شصت و همان پستی
یابی خود را دانی چه کسی	گفتم که مگر چو بسی برسی
رهبر نشدت بطریق هدی	درسی درسی ز کلام خدا
جز چهل ز چهل نشدت حاصل	وز سی بچهل چو شدی واصل
بر لوح وفا قدمی نزدی	در راه خدا قدمی نزدی
رسوا شده ای و نمیدانی	مستی ز هلاقی جسمانی
خود را بشکسته دلان پیوند	از اهل غرور ببر پیوند
جز شیشه دل که شود بهتر	شیشه چو شکست شود بهتر

ایساقی باده روحانی
یک لیمه ز عالم نورم بخش
زارم ز علایق جسمانی
کز سر فکنم بصد آسانی
یک جرعه ز جام ظهورم بخش
این کهنه احاف هیولائی

در مذمت کسانی که عمر خود را در عالم آثار دنیائی صرف نموده

و بعلوم حقیقی التفاتی ننموده اند *

ای کرده بعلم مجازی خو
سرگرم بحکمت یونانی
در علم رسوم چو دل بستی
یکدر نگشود ز مفتاحش
زمقاصد آن مقصد نایاب
راهی ننمود اشاراتش
محصول نداد محصل آن
تاکی ز شفاش شفا طلبی
تا چند چو نکبتیان مانی
تا کی بهزار شمع لیبی
سؤر المؤمن فرمود نبی
سوری را بجوی که در عرصات
در راه طریقت او رو کن
کان راه نه ریبت درونه شکست
تا چند ز فلسفه ات لافی
رسوا کردت ما بین بشر
در کف نهاده بجز بادت
نشنیده ز علم حقیقی بو
دل سرد ز حکمت ایمانی
بر او جت اگر ببرد بستی
اشکال افزود ز ایضاحش
زمطالع آن طالع در خواب
دل شاد نشد ز بشارتش
اجمال افزود مفصل آن
وز کاسه زهر دوا طلبی
بر سفره چرکن یونانی
ته مانده کاسه ابلیسی
از سؤر ارسطو چه میطلبی
ز شفاعت او یابی درجات
با نان شریعت او خو کن
و ان راه نه شورونه بینمکست
وین یابس و رطب بهم بافی
بر هفت ثبوت عقول عشر
برهان تناهی ابعادت

زان فکر که شد بهیولا صرف (۱)
 تصدیق چگونگی باین بتوان
 علمی که مطالب آن اینست
 تا چند دوا سبب پیش تازی
 این علم دنی که تراجان است
 خود گوتا چند چو خرمگسان
 تا چند ز غایت بی دینی
 اندر پی آن کتب افتاده
 نی رو به شریعت مصطفوی
 نه بهره ز علم فروع اصول
 ساتی ز کرم دوسه بهمانه
 زان می که کند مس اوا کسیر
 زان می که اگر ز قضا و روزی
 از صفحه خاک رود اثرش
 وز قمه عرش رسد خبرش

در بیان علم نافع در معاد

ای مائده ز مقصد اصلی دور
 در علم رسوم گرو مانده
 تا چند زنی ز ریاضی لاف
 ز دوا ویر عشر و دقایق وی
 وز جبر و مقابله و خطائین
 آکنده دماغ ز باد غرور
 نشکسته ز پای خود این کنده
 تا کی افتی بهزار گزاف
 هر گز نبری بحقایق بی
 جبر نقصت نشود فی البین

منظور از هیولا جوهریست با اصطلاح فلاسفه قدیم که جسم از
 آن مرکب شده و فلاسفه جسم را از هیولا و صورت مرکب میدانسته اند

در روز پسین که رسد موعود
 زایل نکند ز تو مغبونی
 در قبر بوقت سؤال و جواب
 زان ره نبری بدر مقصود
 از علم رسوم چه میجوئی
 علمی بطلب که تو را فانی
 علمی بطلب که بدل نور است
 علمی که از ان پوشوی محفوظ
 علمی بطلب که کتابی نیست
 علمی که نسازد ت از دنی
 علمی بطلب که نماید راه
 علمی بطلب که جدالی نیست
 علمی که مجادله را سبب است
 علمی بطلب که گرافی نیست
 علمی که دهد بتو جان نو
 عشقت کلید خزاین جود
 غافل تو نشسته بمحنت ورنج
 جز حلقه عشق مکن در گوش
 علم رسمی همه خذلان است
 آن علم ز تنرقه بر هاند

نرسد از عراق و زهاوی سود (۱)
 نه شکل عروسی و نه مامونی (۲)
 نفعی ندهد بتو اسطرلاب
 فلسش قلب است و فرس نابود
 و ندر طلبش تا کی پوئی
 سازد ز علائق جسمانی
 سینه ز تجلی آن طور است
 گردد دل تو لوح المحفوظ
 یعنی ذوقیست خطابی نیست
 محتاج بآلت قانی
 وز سر ازل کدت آگاه
 حالی است تمام و مقالی نیست
 نورش ز چراغ ابواب است
 اجماعیست و خلافی نیست
 علم عشقت ز من بشنو
 ساری در همه ذرات وجود
 و ندر بغل تو کلید گنج
 از عشق بگو در عشق بکوش
 در عشق آویز که علم آنست
 آن علم تو را ر تو بستانند

۱- عراق و رها و نام دو آوار است

۲- شکل عروس و مامون از اشکال هند است

کز شرک خفی و جلی برهی
 سر چشمه آن علی عا لیست
 که نه خستش پانفشردش دست
 آن دل بقیود جهان بسته
 وین تخته کلاه ز سر فکند

حال و ارباب کمال
 فی بحر صفا تک احتر قوا
 و بنیر جما لك ما عر فوا
 امواج الا د مع تفر قهم
 در راه طلب ز ایشان مگذر
 پا را از سر سر را از پا
 و غیر خیالک ما طر بو ا
 نفحات و صا لك تحببهم
 عنهم فی العشق روا یا ت
 بشری لحزین و ا فقههم
 آن عمر تباه ریا ئی را
 تو فیق رفا قت ایشان ده
 نه اسم و نه رسم و نه نام و نشان
 در توبه از خطایا و بازگشت بسوی خداوند

وی گشته بلهو و لعب دلشاد
 بگره ز شراب معاصی بس
 مرغابی بحر گناه مباح
 وز توبه بجوی نوال و عطا
 ای مجرم عاصی نامه سیاه

آن علم تو را خورد برهی
 آن علم ز چون و چرا خالیست
 ساقی قدحی ز شراب الست
 در ده ببها ئی دل خسته
 تاکنده حر ص زبا شکند

در اشتیاق بصحبت اصحاب
 عشاق جما لك قد غر قوا
 فی باب نوالك قد و قفوا
 نیرات ا لفرقة تفر قهم
 گر پای نهند بجای سر
 که نمیدانند ز شوق لقا
 من غیر زلالك ماسر بو ا
 صد مات جما لك تفنیهم
 کم قد احبوا کم قد ماتو
 طوبی لفقیین را فقههم
 بارب یا رب که بهائی را
 حظ ز صداقت ایشان ده
 باشد که شود ز فنا منشان

ای داده خلاصه عمر بباد
 وی مست ز جاه هوی و هوس
 زین بیش خطیه پناه مباح
 از توبه بشوی گناه و خطا
 نو مید مباح ز عفو اله

عفو و کرمش از حد بیش است	گر چه گنه توز عدیش است
خواهان گناه برون زعداست	عفو ازلی که برون زحداست
که مکان صلح نماند هیچ	لیکن چندان در جرم هیچ
تو به تلقین بهائی زار	تا چند کنی ای شیخ کبار
وین توبه بروز دگر فکند	گر توبه روز و شب شکند
در توبه صبح شکست مسا	عمرش بگذشت بلیت و عسی
دارم ز حیات هزار ملال	ایسا قی دلکش فرخ فال
بر من بگشا در عیش و سرور	درده قدحی ز شراب طهور
زین توبه سست بتر ز گناه	که گرفتارم بغم جانگناه
آز رده دلم ز غم ایام	وی ذا کر خاص بلند مقام
غم های جهان زدلم بزداي	زین ذکر جدید فرح افزای
الله الله الله الله	میگو باذوق و دل آگاه
وین نظم رفیع بلند اختر	کین ذکر رفیع همیون فر
درهای فرح بر خلق گشود	در بحر غریب چه جلوه نمود
وز قمه عرش بشنو تحسین	آن را بر خوان بنوای حزین
بهد ایت پیش روان وفا	یارب بکرامت اهل صفا
کا ورده ز عالم قدس خبر	کین نامه نای نیک اثر
مقبول خواص و عوامش کن	پیوسته خجسته پیامش کن

این بود آنچه توانستیم باضیق و محال و کمی فرصت راجع بشعر و شاعری در عصر صفوی جمع و تحقیق نموده، امید است فضلا و دانشمندان هر يك از این یادداشتها را تکمیل نموده بلکه بهمت آنات فصلی از تاریخ ادبیات ایران روشن و هویدا گردد